

1. جمع قرآن وقرائات

1.1. جمع قرآن در زمان پیامبر

نکته اول

جمع قرآن در زمان رسول اکرم (ص)

قرآن خودش را به عنوان کتاب معرفی کرده است¹ و لازمه اش این است که ترتیب آیات آن به دستور رسول خدا (ص) و برخواسته از وحی الهی باشد.

اگر کسی بخواهد کتابی تألیف کند، ولی تمام مطالب آن را به صورت یادداشت تهیه کرده باشد، تا زمانی که این یادداشتها تنظیم نشده باشد و تقدیم و تأخیر مطالب به دست خود نویسنده مشخص نشده باشد، خود نویسنده هم نمی گوید: من کتابی تألیف کرده ام؛ بلکه می گوید: من یادداشتهایی دارم و می خواهم آنها را به صورت کتاب درآورم. وقتی این یادداشتها تنظیم شد و تقدیم و تأخیر مطالب محقق شد، عنوان کتاب برای او صحیح است و «یصدق علیه الكتاب»².

با توجه به این نکته، آیا می توان ادعا کرد که از سویی قرآن، خود را به عنوان کتاب معرفی کرده باشد و از سوی دیگر همان طور که مفسر بزرگ، علامه طباطبایی ره به آن ملتزم شده است³ آیات قرآن که بر رسول خدا (ص) نازل شده به صورت متفرق نوشته شده، اما جمع، تنظیم، تقدیم و تأخیر این آیات هیچ ارتباطی به ایشان و وحی نداشته است؟

¹ (2). (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ). (بقره، آیه 2) آن کتاب با عظمتی است که در [حقانیت] آن تردیدی نیست؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است

(نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابُ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أُنزِلَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ) (آل عمران، آیه 3) همان کسی که کتاب را به حق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین، منطبق است؛ و «تورات» و «انجیل» را نیز نازل کرد.
(إِنَّ وِلْيَیَّ اللّٰهُ اَلَّذِی نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَكَّلُ الصَّالِحِیْنَ) (اعراف، 196) ولی و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده؛ و او همه صالحان را سرپرستی می کند.

² . اخلاق فاضل، ص: 194

³ (1). مرحوم علامه طباطبایی می فرماید: وضعیت قرآن کریم در عصر رسول خدا (ص) به این صورت بوده است که هنوز تألیف و جمع آوری نشده بود، آیات و سوره های آن در دست مردم متفرق بود. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 3، ص 77)

ظاهراً این چنین نیست، بلکه همین عنوان قرآنیّت و کتاب بودن با قطع نظر از شو اهد و ادله دیگری که در این رابطه وجود دارد، بر این دلالت دارد که جمع آوری قرآن و به صورت کتاب درآمدن آن به دستور رسول اکرم (ص) و آن هم برخواسته از وحی الهی بوده است.

البته جمع آن قرآنی که شامل مواردی از قبیل: شأن نزول آیات و تفسیر و تأویل آنها است، منحصر به امیرمؤمنان علی (ع) است و ایشان تنها کسی است که همه مسائل مربوط به قرآن را در جمیع ابواب و جوانبش نوشته و ثبت کرده است؛ اما به هیچ ملاکی نمی توان جمعی را که مربوط به اصل قرآن به عنوان کتاب الله تعالی است با قطع نظر از شأن نزول، تأویل و تفسیر به غیر رسول اکرم (ص) نسبت داد.

طبق ظاهر آنچه رسول خدا (ص) در خطبه «حجه الوداع» و دیگر بیاناتشان فرموده اند ایشان تمامی احکام را از اول تا آخر، تمامی عمومات با تمامی مخصّصات، تمامی مطلقات با تمامی مقیداتش و حتی ارش خدش را بیان فرمودند⁴ و حضرت علی (ع)

تمام آن را نوشتند و ثبت و ضبط کردند و بعد از رسول اکرم (ص) به مردم ارائه دادند⁶ ولی حکومت وقت با شعار «حسبنا کتاب الله»⁵

⁴ (2). عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ أَمَرْتُكُمْ بِهِ وَ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَاعِدُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ. (الكافي، ج 2، باب الطاعة و التقوى، ص 73) رسول خدا (ص) درحجه الوداع سخنرانی کرد و فرمود: ای مردم! به خدا قسم چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک و از دوزخ دور کند، جز آن که شما را به آن دستور دادم و چیزی نبود که شما را از بهشت دور و به دوزخ نزدیک کند، جز آن که از آن نهیتان کردم.

⁵ . اخلاق فاضل، ص: 195

⁶ (1). عَنْ أميرالمؤمنين (ع): فَمَا نَزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْتُهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَّهَا وَ حَفِظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عَلِمْتُ أُمَّلَاءَهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مِنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٍ مُنْزَلٍ عَلَيَّ أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي مِنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئاً وَ لَمْ يَفْتِنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَوْ فَتَنَ خَوْفٌ عَلَيَّ النَّسِيَانَ فِيمَا بَعْدَ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَنْخَوْفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانَ وَ الْجَهْلَ. (الكافي، ج 1، باب اختلاف الحديث، ص 62) ... و بر رسول خدا هیچ آیه قرآنی نازل نمی شد جز این که برایم می خواند و املا می کرد و به خط خود می نوشتم و تأویل و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من

آن هم به آن مقداری که نزد آنان بود نگذاشت مردم به آن معارف بلند دسترسی پیدا کنند و بپذیرند.

آنان برای این که حق مشروع حضرت علی (ع) را در خلافت غصب کنند باید به چیزی تمسک می کردند؛ لذا حدیث »

« أَنْ النَّبِيِّ (ص) قَالَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ »^۷ را مطرح کردند و در مورد احکام و معارف حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ

می آموخت و از خدا خواست که به من فهم و نیروی حفظ عطا کند، آیه ای از قرآن را که به من آموخت و علمی را که به من املا کرد و نوشتم فراموش نکردم، از آن گاه که برای من این درخواست را از خدا کرد، هیچ علمی نماند که درباره حلال و حرام و امر و نهی که باشد و هیچ کتاب نازل بر یکی از پیامبران پیش از خود درباره طاعت و معصیت نماند که به من نیاموزد، همه را به من آموخت و من حفظ کردم و یک حرفش را از یاد نبردم، سپس دست بر سینه من نهاد و از خدا خواست که دلم را پر از علم و فهم و حکمت و نور سازد، من گفتم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! از آن وقت که درباره من دعا کردی چیزی را فراموش نمی کنم و آنچه را که ننویسم هم از دستم نمی رود، آیا پس از این بیم از فراموشی برایم داری؟ فرمود: خیر، من از فراموشی و نادانی نسبت به تو بیمی ندارم.

⁷ (2). عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ النَّبِيُّ (ص) الْوَفَاةَ وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): هَلُمُّوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا. فَقَالَ عُمَرُ: لَا تَأْتُوهُ شَيْءٌ فَإِنَّهُ قَدْ غَلَبَهُ الْوَجَعُ وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ وَاخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَوْمُوا يَكْتُبْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ فَلَمَّا كَثُرَ اللَّعْطُ وَالْإِخْتِلَافُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): قَوْمُوا عَنِّي. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ: وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ: الرَّزِيَّةُ كُلُّ الرَّزِيَّةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابِ مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَعَطِهِمْ. (أمالی المفید، المجلس الخامس، ص 37) عبد الله بن عباس چنین می گوید: چون زمان رحلت رسول خدا (ص) فرا رسید گروهی - که عمر بن خطاب نیز میان آنان بود - در خانه حضور داشتند، رسول خدا (ص) فرمود: بیایید نامه ای برای شما بنویسم تا پس از آن هرگز گمراه نشوید. عمر گفت: چیزی نیاورید که درد بر او غلبه کرده و قرآن نزد شما هست و کتاب خدا ما را کافی است. میان اهل خانه اختلاف افتاد و به مخاصمه پرداختند، عدّه ای می گفتند: برخیزید [کاغذ بیاورید] تا رسول خدا برایتان بنویسد و عدّه ای دیگر سخن عمر را می گفتند. چون سر و صدا بلند شد و اختلاف بالا گرفت رسول خدا (ص) فرمود: از نزد من برخیزید و مرا تنها بگذارید. عبید الله بن عبد الله بن عبته گوید: ابن عباس همیشه می گفت: تمام مصیبت ها از همان وقتی آغاز شد که با اختلاف و شلوغ کاری خود مانع از آن شدند که رسول خدا آن مطالب را برایمان بنویسد. اخلاق فاضل، ص: 196

⁸ (1). از نبی مکرم اسلام نقل شده است که فرمود: امت من بر خطایی اتفاق نمی کند. رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ فَأُخْبِرَ أَنَّ جَمِيعَ مَا اجْتَمَعَتْ عَلَيْهِ الْأُمَّةُ كُلُّهَا حَقٌّ هَذَا إِذَا لَمْ يُخَالَفْ بَعْضُهَا بَعْضًا. (تحف العقول، ص 458) امت من همه با هم گمراه نمی شوند و خبر داده که آنچه مورد اجماع امت باشد حق است، به شرط این که هیچ اختلافی در میان نباشد.

« را مطرح کردند تا فکر مردم را از مسیر صحیح منحرف کنند، با این که همه صحابه و مردم می دانستند که علم رسول خدا (ص) و احکام خداوند متعال نه تنها در سینه امیرالمؤمنین (ع) بلکه در صحیفه او مضبوط و ثبت است.⁹ والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته¹⁰»

نکته دوم

لنکته الثانية: البحث فی شأن نزول الآیه و ترتیبها (آیه تطهیر)¹¹

ستعرض فی هذا المبحث لأمرین مهمین: 1 هل جمله إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. نزلت بصورة منفصلة عن آیات النساء، أم أَنَّهَا جاءت فی سياق تلك الآیات و أعقبتهن؟ 2 و إن كان نزولها منفصلاً، فلما ذا جاء ترتیبها بعد آیه وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و لم تنفرد بآیه مستقلة؟

1 استقلالیة جمله

⁹ (2). ثم قد رووا أهل العلم و التواریخ بلا خلاف بینهم أن أبا بكر قام علی المنبر و قال : أقیلونی فلسنت بخیرکم. و فعل ذلك من غیر إکراه أحد له علی الخلع و لا خوف من القتل. (الطوائف، ج 2، ص: 496 در بحر مناقب، ص 76) اهل علم و مورخان بدون هیچ اختلافی (غیر از آنچه در روایت ابن حسنیة حنفی موصلی آمده است) نقل کرده اند که ابوبکر خطاب به حضرت علی (ع) کرد و گفت: یا کاشف الکربات انت یا علی فارح الهم آن گاه بدون هیچ اکراه و ترس از قتل و خوفی بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! بیعت خود را از من بردارید و مرا از خلافت عزل کنید؛ زیرا تا علی در میان شما است من بهترین شما نیستم.

زین الفتی در تفسیر سوره هل اتی: عاصمی از عمر نقل می کند که چنین اعتراف کرده است: هذا اعلم بنیینا و بکتاب نبینا. علی بن ابی طالب اعلم و آگاه تر از صحابه به پیامبر ما و به کتاب پیامبر ما است. همچنین از عثمان نقل می کند که چنین گفت: «لولا علی لهلک عثمان» اگر علی نبود عثمان هلاک می شد.

كان معاویه یكتب فیما ینزل به لیسأل له علی بن ابی طالب (ع) عن ذلك فلما بلغه قتله قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب، فقال له أخوه عتبه: لا یسمع هذا منك أهل الشام فقال له: دعنی عنك. (فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج 2، ص 306)

ابن عبدالبر در «استیعاب» روایت می کند که عادت معاویه آن بود که هرگاه پیشامدی برای او اتفاق می افتاد، نامه ای به یکی از همدستانش می نوشت و غیر مستقیم پاسخ آن را از حضرت ع لی (ع) می گرفت! هنگامی که حضرت علی (ع) شهید شد و او اطلاع یافت - با همه عداوتهایی که نسبت به آن حضرت ابراز می داشت - گفت: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب»؛ فقه و علم با مرگ پسر ابو طالب از میان رفت. به دنبال این اظهار تأسف، برادرش عتبه گفت: مواظب باش که سخن تو و اظهار تأسفی که نسبت به مرگ پسر ابو طالب می داری به گوش شامی ها نرسد! معاویه گفت: دست از این یاوه گویی ها بردار مرا به حال خود واگذار. (امام امیرالمؤمنین علی (ع) از دیدگاه خلفا، مهدی

فقیه ایمانی، ص 8، 70، 131 و 182)

¹⁰. اخلاق فاضل، ص: 198

¹¹. آیه التطهیر؛ ص 39

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. حَتَّى نَقِفَ عَلَى مَوْجِعِ الْآيَةِ مِنْ حَيْثِ الْاِسْتِقْلَالِ وَالْاِنْفِصَالِ، لَا بَدَّ أَنْ نَرْكُزَ التَّحْقِيقَ عَلَى شَأْنِ النُّزُولِ، إِذْ سَيَتَّضِحُ لَنَا أَنَّ جَمْلَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. نَزَلَتْ فِي شَأْنِ خَاصٍّ وَلِقْضِيَّةِ هَامَّةٍ، وَوَاقِعُهُ وَظَرْفَ زَمَانِي وَمَكَانِي مُنْفَصِلٍ تَمَامًا عَنِ ظَرْفِ آيَاتِ النِّسَاءِ، وَ مِنْ الطَّبِيعِيِّ أَنْ لَا سَبِيلَ لِلْبَحْثِ فِي شَأْنِ النُّزُولِ إِلَّا بِتَتَبُعِ الْأَخْبَارِ الْوَارِدَةِ عَنِ طَرُقِ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ. وَ غَايَةُ مَا نَسْتَفِيدُهُ مِنَ الْبَحْثِ الْقُرْآنِيِّ وَ التَّدَبُّرِ فِي تِلْكَ الْآيَاتِ أَنَّ جَمْلَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. لَمَّا جَاءَتْ فِي إِثْرِ آيَاتِ النِّسَاءِ، وَ عَقِبَ آيَةٍ وَ قَوْلَانِ فِي بُيُوتِكُنَّ .. فَلَا مَنَاصَ مِنَ الْقَوْلِ بِأَنَّهَا نَزَلَتْ جَمِيعًا فِي وَاقِعِهِ وَاحِدَةٍ، إِذْ أَنَا نَعْتَقِدُ بِأَنَّ مَنَهْجَ تَدْوِينِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ الَّذِي تَمَّ¹² بِأَمْرِ مِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَرْتِيبِ الْآيَاتِ فِيهِ خَاضِعٌ لِقَاعِدَةٍ خَاصَّةٍ يَحْكُمُهَا تَرَابُطُ الْآيَاتِ، وَ طَبَقًا لِهَذَا الْأَصْلِ الْم تَفَقَّ عَلَيْهِ فَنَحْنُ نَرَى أَنَّ آيَةَ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. نَزَلَتْ فِي حَالِ تَوَجُّهِ الْخُطَابِ الْإِلَهِيِّ لَزَوْجَاتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِجَمْلَةٍ مِنَ الْوُضَائِفِ وَ الْوَاجِبَاتِ الْمَفْرُوضَةِ عَلَيْهِنَّ. مِنْ هُنَا يَتَّضِحُ أَنَّهُ لَا سَبِيلَ لِلتَّحَقُّقِ مِنْ نَزُولِ هَذَا الْمَقْطَعِ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ .. بِشَكْلِ مُنْفَصِلٍ عَنِ بَقِيَّةِ الْآيَاتِ إِلَّا بِتَتَبُعِ الرِّوَايَاتِ الَّتِي تَتَحَدَّثُ عَنِ شَأْنِ نَزُولِ هَذِهِ الْآيَةِ. وَ مَعَ كَثْرَةِ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ حَتَّى إِنَّ الْمَحَدِّثَ الْكَبِيرَ السَّيِّدَ هَاشِمَ الْبَحْرَانِيَّ نَقَلَ فِي «غَايَةُ الْمَرَامِ» إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ مِنْهَا مِنْ طَرُقِ الْعَامَّةِ، وَ أَرْبَعًا وَ ثَلَاثِينَ رَوَايَةً مِنْ طَرُقِ الْإِمَامِيَّةِ¹³ لَا بَدَّ فِي الْبَدَائِعِ مِنْ سَرْدِ بَعْضِ هَذِهِ الرِّوَايَاتِ، وَ نَرَى أَنَّ نَبْدًا بِمَا رَوَى مِنْ طَرُقِ الْعَامَّةِ.

نقل روايات فضائل اميرالمومنين و اهل بيت عليهم السلام در منابع اهل سنت (از ص 40 55).....

نقل روايات اهل بيت عليهم السلام از ص 55

2 موقع الآية في التدوين:

هنا سؤال يطرح نفسه، بعد إثبات انفصال آية التطهير و استقلاليتها في النزول و شأنه و الدلالة و ما إلى ذلك ممّا مرّ فيه الحديث، و هو: لما ذا جاء تدوينها في هذا الموضع بالذات، في ذيل الآية

¹² . آية التطهير، ص: 40

¹³ (1) غايَةُ الْمَرَامِ: 287-300.

الثالثة¹⁴ و الثلاثين من سورة الأحزاب؟ قبل الدخول فى جواب هذا السؤال و ال بحث فى هذه النكتة الهامة، لا بدّ من ملاحظة المنهج القرآنى و القواعد التى تمّ وفقها تدوين القرآن الكريم و ترتيب آياته.

ترتيب الآيات:

ممّا لا شكّ فيه أنّ الصورة الفعلية لنظم القرآن الكريم و تأليفه تمثّل القمّة و الكمال المطلوب فى هذا المقام، و هى مطابقة لما أمر به رسول الله صلى الله عليه و آله، و أنّه دُونَ و جُمع بهذا الشكل الموجود عليه اليوم فى عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و حياته . و هناك شواهد كثيرة على هذا المدعى، و هو ممّا يقول به كبار العلماء من الشيعة و السنة، من قبيل شيخ الطائفة الطوسى و رئيس المحدثين الشيخ الأقدم الصدوق القمى و السيّد الجليل علم الهدى و صاحب مجمع البيان، بل يصدق أنّ جميع القائلين بعدم تحريف القرآن، الذين يشكّلون الأكثرية المطلقة من العلماء المحقّقين يدعون لهذا المعنى، أى أنّ القرآن الكريم جُمع و ألّف آياته و سوره على ع هد رسول الله صلى الله عليه و آله، كما يظهر من بعض استدلالاتهم، و للوقوف على تفاصيل الموضوع نحيل القارئ إلى كتاب «البيان فى تفسير القرآن» و إلى كتابنا «مدخل التفسير فى علوم القرآن». و لإثبات المطلوب نكتفى هنا بذكر مسألة و دليلين:¹⁵

مسألة هامة:

هناك حقيقة مشهودة و أمر ملموس فى القرآن الكريم يكتشفه المتدبّر فى آياته، و هى أنّ لهذا الكتاب السماوى بدايةً و جذراً أصيلاً و منبعاً واحداً، و أنّ الآيات الكريمة تترى الواحدة تلو الاخرى باتجاه هدف معيّن، و تعود لتصبّ فى مصبّ واحد، بحيث يبتنى منهج الاستدلال و كفيته إلى حدّ ما فى كلّ آية على الآية التى سبقتها. يبدأ كتاب الله العظيم، القرآن الكريم بسورة الحمد، التى تعرف ب «فاتحة الكتاب»، و هذا العنوان يكشف عن أنّ للقرآن بدايةً و نهايةً، و إذا لم يكن

¹⁴ . آيه التطهير، ص: 62

¹⁵ . آيه التطهير، ص: 63

تدوين القرآن و جمعه قد تمّ على عهد النبيّ صلى الله عليه و آله فلا محلّ و لا معنى لإطلاق هذه الصفة على سورة الحمد التي احتلت في عملية التدوين بداية هذا الكتاب السماوى و أن يذكرها النبيّ صلى الله عليه و آله بهذا العنوان «الفاتحة». و لعلّ السرّ في البدء بهذه السورة و افتتاح القرآن بها أنّها تمثّل فهرساً و قائمةً مركزةً و مختصرةً لمطالب و رسالة القرآن الكريم . فالقرآن الكريم بصدد رسالتين أساسيتين في طريق هداية البشرية و سعادتها: «الإيمان بالله و الإقرار بالمعاد و يوم الجزاء» و تأتي قصص الأنبياء في القرآن مثلاً لتحكى و تبين ردود فعل الامم السابقة، و كيف أنّ الرقى الإنسانى و السعادة و النعم الربانية كانت قرينة الاستجابة لدعوات الأنبياء و الإيمان بهم، و أنّ التعاسة و الشقاء و الانحطاط كان حليف الكفر و إنكار الرسالات و النبوات، و إنّ سورة الحمد تضمّ خلاصةً مواضيع أساسية من هذا القبيل، و تشكّل عصاره الأهداف المقدّسة للقرآن الكريم.¹⁶

و لمّا كانت هذه السورة فهرساً لمواضيع الكتاب، و تمثّل أبرع مستهلّ، حقّ أن تكون لها الصدارة و أن يبدأ بها الكتاب، و لا يمكن فرض احتمال أن يكون ذلك من قبيل الصدفة، و دون إرشاد ممّن ارسل بالكتاب الكريم صلوات الله عليه و آله، إذ هو الوحيد الذى يمكنه الوقوف على جميع أسرار هذا السفر المقدّس و رموزه الغيبية، و نترك متابعة البحث في هذا الموضوع لمقام آخر.

الدليل الأوّل

الدليل الأوّل على أنّ القرآن الكريم جُمع و ألف على عهد النبيّ صلى الله عليه و آله عموم الأحاديث النبويّة الشريفة، التي أرجعت المسلمين إلى القرآن، مثل حديث الثقلين، و الأحاديث التي أرشدت المسلمين و طالبتهم بعرض ما يُنسب لرسول الله صلى الله عليه و آله على القرآن، و دلالتها على وجود كتاب محدّد يحوى بين دفتيه ما أنزل من القرآن الكريم، هناك روايات يرتكز ظهورها في خصوص تأليف القرآن و جمعه و وجوده على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله . منها: ما نقله صاحب تفسير «البيان»¹⁷: روى الطبرانى و ابن عساكر عن الشعبي قال : جمع القرآن

¹⁶ . آية التطهير، ص: 64

¹⁷ (1) المرحوم آية الله العظمى السيد أبو القاسم الخوئى.

على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله من الأنصار: ابى بن كعب و زيد بن ثابت¹⁸ و معاذ بن جبل و أبو الدرداء و سعد بن عبادة و أبو زيد¹⁹. و روى قتاده قال: سألت أنس بن مالك : مَنْ جمع القرآن على عهد النبي صلى الله عليه وآله؟ قال:

أربعة كلهم من الأنصار: ابى بن كعب و معاذ بن جبل و زيد بن ثابت و أبو زيد²⁰. و أخرج النسائي بسند صحيح عن عبد الله بن عمر قال: جمعت القرآن فقرأت به كل ليلة، فبلغ النبي صلى الله عليه وآله فقال: اقرأه فى شهر²¹. و يذهب مؤلف البيان، استناداً لهذه النصوص إلى أن القرآن جُمع فى عصر النبي صلى الله عليه وآله، و للمزيد من التفاصيل يُراجع هذا الكتاب²². و يظهر من مفاد بعض الروايات أن الرسول صلى الله عليه وآله كان يحدّد لكتاب الوحي موضع و مكان كل آية بعد نزولها، و يعيّن ترتيبها فى السور و بين الآيات، فقد ورد فى تفسير الدرّ المنتور: أخرج أحمد، عن عثمان بن أبى العاص قال: كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً إذ شَخَصَ بصره ثم صوّبه حتى كاد أن يلزقه بالأرض. قال: ثم شَخَصَ ببصره فقال: أتانى جبريل عليه السلام فأمرنى أن أضع هذه الآية بهذا الموضع من السورة إنَّ اللهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى قَوْلِهِ تَذَكَّرُونَ²³، و روى جماعة²⁴ منهم: أحمد و الترمذى و النسائى و ابن حبان و الحاكم و البيهقى عن ابن عباس أن عثمان قال: إنَّ رسول الله صلى الله عليه وآله كان ممّا يأتى عليه الزمان تنزل عليه السور ذوات العدد، و كان إذا نزل عليه شىء يدعو بعض من يكتب عنده، فيقول: ضعوا هذا فى السورة التى يُذكر فيها كذا و كذا²⁵. يتّضح من هذين الحديثين أن القرآن فى عهد النبي صلى الله عليه وآله كان على شكل سور، و السورة عبارة عن مجموعة متتالية من الآيات تبدأ ب «بسم الله» و تمضى على

18. آية التطهير، ص: 65

19 (1) المعجم الكبير للطبرانى 2: 261 ح 2092، كنز العمال 2: 589 ح 4797.

20 (2) صحيح البخارى 6: 125، باب القرآء من أصحاب النبي ح 5003.

21 (3) الإتنان (للسيوطى) النوع 20 ج 1: 72، لم نجده فى سنن النسائى، بل وجدناه فى حلية الأولياء 1: 285.

22 (4) البيان فى تفسير القرآن: 269.

23 (5) المسند لأحمد بن حنبل 6: 272 ح 17940، الدرّ المنتور 4: 128، الميزان فى تفسير القرآن 12: 349.

24. آية التطهير، ص: 66

25 (1) كنز العمال 2: 579 ح 4770، البيان فى تفسير القرآن: 268.

ترتيب معين، و يتّضح أيضاً أنّ الآيات المختلفة النازلة في مختلف السور إنّما أخذت مواقعها الخاصة، بناءً على أوامر من رسول الله صلى الله عليه وآله عيّن فيها هذه المواقع وحددها. و على هذا فإنّ تحديد السور و مواضع الآيات و ترتيبها كان ممّا تمّ و انجز على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، و هذان الأمران يشيران إلى أنّ تدوين الكتاب تمّ بإشراف النبي صلى الله عليه وآله و علمه. أضف إلى ذلك أنّ التاريخ و الروايات تؤكّد أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان يتلو في صلواته سوراً معيّنة، ممّا يعنى أنّ هذه السور كانت قد أخذت شكلها و إطارها الذي تحدّدت فيه بدايتها و نهايتها و تتالى الآيات فيها، و يؤيّد ذلك الأحاديث المروية عن رسول الله صلى الله عليه وآله في فضيلة قراءة السور²⁶، بل إنّ القرآن الكريم ذاته يذكر أحياناً هذا العنوان «سورة» كقوله تعالى: سُوْرَةٌ أَنْزَلْنَاهَا²⁷ و المقصود بها سورة النور، و في معرض التحدّي²⁸ و الإعجاز يقول عزّ من قائل: فَأَتَوْا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ²⁹ أو فَأَتَوْا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِثْلِهِ³⁰ فإن لم تكن «السورة» معيّنة و آياتها و بدايتها و نهايتها محدّدة و مشخصة، و كانت آيات مبعثرة على جريد النخل و الصحائف و اللحف و العشب و صدور الرجال، كيف صحّ أن يقول القرآن: فَأَتَوْا بِسُوْرَةٍ مِنْ مِثْلِهِ، أو عشر سور مثله؟ و هناك شواهد كثيرة على هذه الحقيقة، و إذا ما امعن النظر في الروايات و أقوال كبار المحقّقين لتبدّدت جميع الشكوك، و قُطع بأنّ هذا القرآن الموجود بين أيدينا اليوم هو ذاته المصحف الذي جمعه رسول الله صلى الله عليه وآله و آله و أئمة بين آياته و سوره، و كمثال على هذه الشواهد نقل كلام أحد أعظم الشيعة، السيد المرتضى علم الهدى أعلى الله مقامه. ينقل الشيخ الطبرسي و هو من أجلة علماء الإمامية في القرن السادس الهجري في مقدّمته تفسيره «مجمع البيان» و هو من التفاسير الشيعية القيّمة، عن السيّد الأجلّ علم الهدى مقالته في جمع القرآن و تدوينه، و ذكر أنّ المقالة جاءت في جوابه المعروف عن «المسائل الطرابلسيات»، و نحن نذكر منه هنا مقدار الحاجة ممّا يتعلّق بموضوعنا فقال: «إنّ القرآن الموجود بين ظهرانينا اليوم هو نفسه القرآن الذي كان على

²⁶ (2) راجع بحار الأنوار ج 92.

²⁷ (3) النور: 1.

²⁸ آي التّطهير، ص: 67.

²⁹ (1) البقرة: 23.

³⁰ (2) هود: 13.

عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و آله مجموعاً مؤلفاً على ما هو عليه الآن، و دليل ذلك أنه كان يدرس و يُحفظ جميعه فى ذلك الزمان، حتّى عيّن على جماعة من الصحابة فى حفظهم له، و أنه كان يعرض³¹ على النبىّ صلى الله عليه وآله و يتلى عليه، و أنّ جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود و أبى بن كعب و غيرهما ختموا القرآن على النبىّ صلى الله عليه وآله عدّة ختمات . و كلّ ذلك يدلّ بأدنى تأمل على أنه كان مجموعاً مرتّباً غير مبتور و لا مبثوث، و من خالف فى ذلك من الإمامية و الحشوية لا يُعتد بخلافهم، فإنّ الخلاف فى ذلك مضاف إلى قوم من أصحاب الحديث، نقلوا أخباراً ضعيفة ظنّوا صحّتها لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحّته³². كان هذا قول عالم محقق جليل يعود لألف سنة خلت، و بملاحظة مبنى هذا العلم (السيد المرتضى) فى عدم حجّية أخبار الآحاد، و تصرّحه بأنّ دليله فى القول على جمع القرآن و تأليفه فى حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وجود روايات مقطوع بصحّتها، فمن المؤكّد أنّ هذه الروايات لا ينالها أى شكّ و ترديد، من هنا فنحن نتعامل مع رأى هذا السيد الجليل كمستند معتبر، و نكتفى بهذا المقدار من البحث فى الدليل الأوّل.

الدليل الثانى:

الدليل الثانى على جمع القرآن و تأليفه على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، دليل اعتبارى يمكن تعقّله و قبوله: لا يمكن احتمال و تصوّر أنّ النبىّ صلى الله عليه وآله الذى كان يبذل غاية جهده، و يولّى كلّ اهتمامه للآيات القرآنية الشريفة سواء فى نزولها أو حفظها،³³ كان سلبياً تجاه تنظيم هذه الآيات القرآنية و جمعها، و أنه و العياذ بالله كان مهملًا لذلك ! و هو المعجزة الخالدة لبعثته و الكتاب السماوى الخاتم و آخر رسالات الله للبشرية. إنّ النبىّ صلى الله عليه وآله الذى قال: «إنّى تارك فيكم الثقلين»³⁴ ثمّ اعتبر «الكتاب» الثقل الأكبر و الأوّل، لا يمكن القول: بأنّه صلى

³¹ . آيه التطهير، ص: 68

³² (1) مجمع البيان فى تفسير القرآن، المقدّمة: 15-16.

³³ . آيه التطهير، ص: 69

³⁴ (1) الكافى 1: 233، الخصال 1: 65 ح 97، المسند لأحمد بن حنبل 4: 30 ح 11104، المعجم الكبير للطبرانى 3: 65 ح 2679، و رواها المجلسى بطرق عديدة فى بحار الأنوار 23: 106-152.

الله عليه وآله كان يقصد من الثقل الأكبر تلك الآيات الموثقة في الصحائف أو المحمولة في الصدور، وأنه أوكل جمعها و فوض تنظيمها في مصحف مرتّب يعنى تمام «الكتاب» إلى غيره، فيخضع الأمر للأمرجاء و الرغبات و الاجتهادات الخاصة، إن لم نقل للميول و الأهواء و الأغراض و المصالح الخاصة! إن هذا التوكيل و التفويض يستلزم المساس بالقرآن و الإخلال به، ممّا يعنى التفريط بأمر حيوى و أساسى يوقع الأمة في فوضى و ضياع، و منع ذلك و الحثول دون وقوعه هو دور و مهمّة المرسل بالكتاب، و حاشا أن يخلّ النبىّ صلى الله عليه وآله بواجباته و وظائفه. و على هذا فإنّ العقل يأبى بشدّة فرضية عدم جمع و تدوين القرآن على عهد النبىّ، و أنّه صلى الله عليه وآله لم ينهض بهذا الدور بل أوكله إلى غيره. و إن قلنا: بأن الرسول صلى الله عليه وآله أناط هذه المهمّة بأمر المؤمنين عليه السلام و هو ربيب بيت الرسالة و رضيع درّ الوحي، و العليم بمواقف التنزيل و مواضع الآيات و مواقع السور، و أنّ عليّاً عليه السلام نفسه كان يعلن أنّه يحتفظ لديه³⁵ بالقرآن النازل على رسول الله صلى الله عليه وآله و أنّه مودع عنده. فإنّ مقصود علىّ عليه السلام هو القرآن المحتوى على التفسير و التأويل، المشتمل على تحديد أسباب النزول و كشف الغوامض و الأسرار، و بيان حقائق ما أرادتها مجملات الآيات و تخصيص عموماتها، ممّا خصّ النبىّ صلى الله عليه وآله به ابن عمّه و خليفته من بعده من علوم. و بعبارة أخرى: أنّ قرآن علىّ عليه السلام ما هو إلّا شرح للقرآن المؤلف المجموع على عهد النبىّ صلى الله عليه وآله، و مثل هذا الكتاب لا يوجد إلّا عند علىّ و أئمّة الهدى عليهم السلام من بعده، و هو من شأن «الذين عندهم ما نزلت به رسل الله و هبطت به ملائكته و إلى أخيه أو جدّهم بُعث الروح الأمين»³⁶ الذين لا يمكن لغيرهم حمله، يتوارثونه كابراً عن كابر مع بقيه و دائع النبوة و مواريث الإمامة، و هو اليوم محفوظ عند إمام العصر المهدي من آل محمّد الحجّة ابن الحسن عجل الله تبارك و تعالى فرجه، الذى سيملاً الأرض بعدل الكتاب و هو يطبقه آية بآية و يحكمه حرفاً بحرف.

كلام على عليه السلام حول القرآن:

³⁵. آية التطهير، ص: 70

³⁶ (1) راجع عيون أخبار الرضا عليه السلام 2: 276، بحار الأنوار 102: 132 ح 4.

و لبيان صحه ما ذهبنا إليه آنفاً، نحيل القارئ الكريم إلى كتاب «الاحتجاج» للطبرسي، و فيه حديث مفصل لحوار بين عليّ عليه السلام و طلحه حول هذه الوديعه السماويه، نقل مختصراً منه ممّا نحن بصدده.

يقول عليه السلام: «يا طلحه، إنّ كلّ آيه أنزلها الله جلّ و علا على محمد صلى الله عليه و آله عندي³⁷ بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خطّ يدي، و تأويل كلّ آيه أنزلها الله على محمد صلى الله عليه و آله و كلّ حرام و حلال، أو حدّ أو حكم أو شىء تحتاج إليه الامه إلى يوم القيامة، مكتوب بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خطّ يدي حتّى أرش الخدش . قال طلحه : كلّ شىء من صغير و كبير أو خاصّ أو عام كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو عندك مكتوب؟ قال : نعم، و سوى ذلك، إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أسرّ إليّ فى مرضه مفتاح ألف باب من العلم يفتح من كلّ باب ألف باب، و لو أنّ الامه منذ قبض رسول الله صلى الله عليه و آله اتبعونى و أطاعونى لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم ... ثمّ قال طلحه: فأخبرنى عمّا فى يدك من القرآن و تأويله و علم الحلال و الحرام إلى من تدفعه و من صاحبه من بعدك؟ قال : إنّ الذى أمرنى رسول الله صلى الله عليه و آله أن أدفعه إليه وصيّى و أولى الناس بعدى بالناس ابني الحسن، ثمّ يدفعه ابني الحسن إلى ابني الحسين، ثمّ يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين حتّى يرد آخرهم حوضه»³⁸. إذن فالكتاب الذى لدى عليّ عليه السلام يحمل مواصفات، هى : 1 مدوّن فيه كلّ ما نزل على النبيّ صلى الله عليه و آله بخطّ عليّ عليه السلام. 2 فيه تأويل كلّ آيه . 3 فيه جميع الأحكام من الحلال و الحرام: الواجبات و المستحبّات، و الحدود، و كلّ ما يحتاجه الناس إلى يوم القيامة، و هو من الدقه و التفصيل بحيث فيه حتّى أرش الخدش. 4 لا ينبغى لهذا الكتاب أن يقع فى أيدي عامه الناس، و لا أن³⁹ يطلعوا عليه، بل إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أوصى عليّاً عليه السلام و أمره بالاحتفاظ به عنده و تسليمه إلى ابني الحسن عليه السلام من بعده، و من ثمّ إلى الحسين عليه السلام و هكذا حتّى آخر الأئمّه و الأوصياء، أى الإمام المهدي المنتظر

³⁷ . آيه التطهير، ص: 71

³⁸ (1) الاحتجاج للطبرسي 1: 223-225.

³⁹ . آيه التطهير، ص: 72

صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين . بعد بيان هذه الأوصاف، هل يمكن لأحد الزعم بأن هذا الكتاب هو ذاته القرآن الواقعي المنزل على رسول الله صلى الله عليه و آله؟ من الواضح أن جواب هذا السؤال منفيّ بناءً على قول أمير المؤمنين عليه السلام لأنّ في هذه المجموعة تفصيل كلّ حكم، أعمّ من الخاصّ و العام، الكلّي و الجزئيّ، فأنت لا تشاهد في هذا الكتاب الآيات المنزلة على رسول الله صلى الله عليه و آله فحسب، بل تجد تأويلها أيضاً، إنّه وديعته يجب أن تبقى بأيدي أوصياء النبي؛ ليكونوا محيطين مطّلعين على جميع أسرار الدين و مآل الأمور و نتائجها . فالقرآن هو مجموع الآيات التي نزلت على قلب النبي صلى الله عليه و آله، بينما كتاب عليّ عليه السلام يحوى إضافة إلى ذلك تأويل الآيات، و هو شيء آخر غير الآيات نفسها بطبيعتها الحال، و القرآن ينبغي أن يكون في متناول عامّة الناس، حيث كان رسول الله صلى الله عليه و آله يتلوه و يعلمه الناس، كما أخبر القرآن نفسه بذلك في قوله تعالى: يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ...⁴⁰، بينما يجب أن تبقى آيات الكتاب المستودع عند عليّ عليه السلام و أحكامه محفوظة لديه و لدى الأوصياء من ولده عليهم السلام، بعيدة عن تناول الناس.

و على هذا لا يمكن القول: إنهما كتاب واحد، و لا مناص من القول: إنّ⁴¹ مقصود أمير المؤمنين عليه السلام من «القرآن» شيء آخر غير كتاب الله المعهود و المجموع بين الدفتين.

خلاصة هذه الاستدلالات:

قلنا: إنّ كتاب الوحي قاموا بجمع و بتدوين الآيات و تأليف المصحف على عهد رسول الله و بأمره و إشرافه، و تعرّضنا في ضمن (مسألة و دليلين) إلى إثبات صحّة رأي من ذهب من العلماء و المحقّقين إلى أنّ القرآن ألف و جمع كاملاً مرتّباً في السور و الآيات في حياة رسول الله صلى الله عليه و آله، و هو القرآن المتداول بين المسلمين اليوم. و على هذا، فإنّ ما نراه اليوم من مواقع السور و ترتيب الآيات في المصحف الشريف المتداول بأيدي المسلمين هو نفسه الذي كان في

⁴⁰ (1) آل عمران: 164.

⁴¹ . آية التطهير، ص: 73.

زمن النبي صلى الله عليه و آله كل آية في مكانها و كل سورة في موضعها، الذي عينه النبي صلى الله عليه و آله و دونه كتاب الوحي بأمره و إشرافه. إذن فإن آية التطهير يجب أن تكون في ذيل الآية الثالثة و الثلاثين من سورة الأحزاب، و محلها هذا كان بأمر من رسول الله صلى الله عليه و آله مع ما أثبتناه من كونها آية مستقلة منفصلة في دلالتها و شأن نزولها و المخاطبين و المعنيين فيها، لكنّها يجب أن تكون في هذا الموضع و يجب أن تتخلل آيات النساء!

شبهة و تساؤل:

إنّ الأدلّة و البراهين التي ساقها البحث حتى الآن إنّما أثبتت أنّ القرآن جُمع و دوّن على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و بإشرافه و رقابته، و لكن يبقى هنا سؤال عن القرآن الموجود بين ظهرانينا اليوم، هل هو ذاك⁴² الذي جمعه النبي صلى الله عليه و آله؟ أ لا يحتمل أن الأيدي عبثت و تصرّفت في ترتيب الآيات و مواقع السور خلال هذه الفاصلة الزمنية الممتدة، خصوصاً و أنّ المشهور اليوم هو أنّ عثمان هو الذي جمع كتاب الله، حتى أصبح يُشار و يُقال: «المصحف العثماني»؟ فإذا فرضنا أنّ عثمان بن عفان قام أيضاً بجمع القرآن، فمن أين نعلم أنّ القرآن الموجود بين أيدينا اليوم هو الذي نهض رسول الله صلى الله عليه و آله بجمعه لا الذي جمعه عثمان؟ و عليه فإنّ الاستدلال على عدم التصرف في ترتيب الآيات من منطلق تصدّي النبي صلى الله عليه و آله لهذه المهمة و انجازها في حياته يبقى ناقصاً!

ردّ الشبهة:

يتسالم المحققون و يتفقون على أنّ دور عثمان كان منحصراً في معالجة قراءات القرآن المختلف فيها، لعل و أهداف لا داعي لذكرها، فهو جمع القرآن لا بمعنى جمع الآيات و السور في مصحف واحد، بل جمع الناس على قراءة واحدة، و قد اختار عثمان القراءة المشهورة المتواترة بين المسلمين، القراءة التي أخذوها عن رسول الله صلى الله عليه و آله فكتب القرآن على تلك الصورة.

42. آية التطهير، ص: 74

إذن، ما فعله عثمان هو أنه أشاع و نشر نفس الكتاب الذى ألف رسول الله بين آياته، وفق القراءة المعروفة المتداولة، و ثبتها من بين بقيّة القراءات الاخرى المختلفة و يرجع سبب اختلاف القراءات إلى حدّ كبير إلى تفاوت اللهجات و بيّات القبائل و قد كان أمير المؤمنين عليه السلام يحوط العملية بالرقابة اللازمة كما جاء فى رواية سويد بن غفلة: «أنّ عليّاً عليه السلام قال: «و الله ما فعل عثمان الذى فعل فى المصاحف إلّا عن^{٤٣} ملامنا»^{٤٤}، إذن فعثمان لم يجمع المصحف على هواه و وفق رغبته، و قد أقرّه الجميع على ذلك، و لم يعترض عليه أو ينتقد فعلته أحد من المسلمين^{٤٥}. و لعمري ما كان عثمان و لا غيره قادراً على مس القرآن، و تبديل مواضع السور و الآيات فيه، إذ كان المسلمون يحوطون القرآن الذى جمعه و نظّمه رسول الله صلى الله عليه و آله باهتمام و عناي ما كانت تسمح بإسقاط «واو» أو تغيير مكانها فى الآية! ففى «الدرّ المنثور»: أخرج ابن الضريس، عن علباء بن أحمر أنّ عثمان بن عفان لما أراد أن يكتب المصاحف أرادوا أن يلقوا الواو التى فى براءة و الذين يكنزون الذهب و الفضة قال لهم ابى (بن كعب): لتلحقنّها أو لأضعنّ سيفى على عاتقى، فألحقوها^{٤٦}. نعم، إنّ وجود حماة أشدّاء يقفون كالليوث مترصدة مراقبه، على رأسهم أمير المؤمنين عليه السلام، يحوطون القرآن بالرعاية و المتابعة لم يكن يسمح بالعبث و التحريف، أو بتغيير الترتيب و النظم. و يبقى الحكم التاريخى، كما ذهب بعض المحقّقين، على فعله عثمان هذه يتأرجح بين إثبات حسنة له و اخرى سيئة: فهو من جهة أنهى النزاع و الاختلاف فى القراءات، و جمع المسلمين على قراءة واحدة متواترة. و لكنّه من جهة اخرى أقدم على إحراق بقيّة المصاحف، و أمر^{٤٧} أهالى الأمصار بإحراق ما عندهم من المصاحف، و قد اعترف على عثمان فى ذلك جمع من المسلمين حتّى سمّوه «حراق المصاحف»^{٤٨}. و على أىّ حال فهو لم يَدْخُل ميوّله و يُعمل أهواءه فى عملية الجمع هذه، و على تقدير إقدامه على شىء من هذا فإنّ عمله كان

⁴³. آيه التطهير، ص: 75

⁴⁴ (1) كنز العمال 2: 583 ح 4777، الميزان فى تفسير القرآن 12: 123.

⁴⁵ (2) البيان فى تفسير القرآن: 277.

⁴⁶ (3) الدرّ المنثور 3: 232، الميزان فى تفسير القرآن 12: 123.

⁴⁷. آيه التطهير، ص: 76

⁴⁸ (1) البيان فى تفسير القرآن: 277.

سُيُرفَضُ تماماً، و كان سيواجه خصوصاً من قبل أهل الخبرة و المعرفة بالقرآن الكريم، و كانوا كثيرين، و على الأخصّ مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، الذي كان محيطاً بجميع خصائص و جزئيات القرآن، منها ترتيب آياته و مواقعها. إذن فإنّ عمل عثمان لم يتعدّ إحياء ذلك المصحف الخالد نفسه الذي خلفه النبيّ صلى الله عليه و آله. من هنا يتقرّر: أنّ الكتاب الموجود بين ظهرانينا هو نفسه الذي وضعه النبيّ صلى الله عليه و آله و خلفه بيد المسلمين قبل ما يربو على ألف و أربعمائة عام و نيف، و هكذا يتقرّر أنّ آية التطهير جاءت في سياق آيات سورة الأحزاب المشار إليها، و أنّ محلّها هو نفسه الذي نعهده في المصاحف الشريفة.

مؤيد آخر لموضع الآية

يدعم كون آية التطهير جاءت تلو آيات النساء، و أنّ موقعها هذا كان بأمر خاصّ من النبيّ صلى الله عليه و آله. فبعد ما فرغنا من إثباته من استقلالية الآية و انفصالها من حيث شأن النزول و ...، يتّضح أنّ تدوين هذه الآية في هذا الموقع ينطوي على سرّ لا يحيط به إلّا من خوطب بالقرآن⁴⁹ و من انزل عليه و اوحى إليه، أي الرسول صلى الله عليه و آله نفسه، إذ لو كان أمر الجمع و التدوين قد أوكل إلى الناس لما أخذت الآية هذا المكان (في ذيل الآية 33 من سورة الأحزاب) و لما توانى القائمون على التدوين و هم يرون أنّ الخطاب في أوّل الآية يتوجّه لنساء النبيّ صلى الله عليه و آله من فصلها في آية مستقلة و وضعها في موضع يتناسب و سبب النزول و المخاطب فيها، لا أن تدمجان بحيث تحسبان في المجموع من أوّل و قرّن في يوتكن إلى آخر تطهيراً آية واحدة! و هذا ممّا يدلّ على حكمه و سرّ خاصّ أراد النبيّ صلى الله عليه و آله من هذا الأمر، سنعرض له قريباً . نستعيد هنا خلاصة ما ذكرناه في المسألة الثانية: 1 آية إنّما يريد الله نزلت في دار أم سلمة و بصورة مستقلة. 2 كان في دار أم سلمة خمسة أشخاص دخلوا تحت الكساء عند نزول الآية، و لم تكن أم سلمة من هؤلاء الخمسة، و أنّ هذا المعنى متسالم و متفق عليه لدى العامة و الخاصة، حتّى أنّ زوجتي النبيّ الأكرم صلى الله عليه و آله أم سلمة الفاضلة و عائشة الفتاة الشابة اعترفتا

بخروجهنّ عن هذا المجمع المقدّس و ملتقى الفيض الرحمانى . 3 المتطفّلون، «القيصريون أكثر من قيصر»، الحاسدون، الذين بذلوا كلّ ما فى وسعهم لطمس الحقائق و تحريفها بجعل الآية شاملة أو مقتصرة على نساء النّبىّ صلى الله عليه و آله ذهبت جهودهم أدراج الرياح . 4 إنّ آية التطهير جاءت لتعطى «أهل البيت عليهم السلام» حلّة من الفخر و الشرف و الفضل الذى يميّزهم عن غيرهم و يمهدهم للدور الذى سيُنَاط بهم فى المستقبل، دور زعامه الأُمّة و هدايتها، و الهيئة الخاصّة التى اقترنت بنزول الآية (التدثّر بالكساء اليمانى) كان بمثابة الإشعار^{٥٠} و العلامة المميّزة التى تقرن النزول بالشأن، و تزيل اللبس عن أيّة مداخلات تحاول طمس حقيقة مدلول و رساله الآية، إنّها تحديد عملى و تطبيق خارجى لمفهوم الآية و المراد بها، و إنّ حركة دخول الخمسة تحت الكساء و نزول الآية و دعاء النّبىّ صلى الله عليه و آله و هم على هذه الهيئة الخاصّة، هى حركة شبيهة بما فعله رسول الله صلى الله عليه و آله فى يوم غدير خم عند ما رفع يد أمير المؤمنين حتّى بان بياض إبّطيهما و قال: «من كنت مولاه فهذا علىّ مولاه»^{٥١} . 5 القرآن كتاب منظم يبدأ بسورة الحمد، و قد انجز تدوينه و تمّ تأليف آياته و سوره على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله، و أنّه لم يتعرّض لأىّ تلاعب، و مواضع الآيات فى المصحف الحالى هى ذات المواضع و نفس المواقع التى رتّبها النّبىّ صلى الله عليه و آله فى عهده دون تغيير أو تبديل . 6 على ذلك، إنّ موضع آية التطهير هو سورة الأحزاب فى سياق الآيات التى خاطبت نساء النّبىّ صلى الله عليه و آله، و على التحديد فى ذيل الآية الثالثة و الثلاثين التى تبدأ ب وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ و التى كانت بصدد رسم منهج و تحديد دور و تكليف زوجات النّبىّ صلى الله عليه و آله . و أنّ هذا موافق و منطبق مع التأليف و الجمع الأوّل للقرآن.^{٥٢}

⁵⁰ . آية التطهير، ص: 78

⁵¹ (1) الكافى 1: 294، سنن ابن ماجه 1: 88 ح 116، المستدرک على الصحيحين 3: 118، كنز العمال 13: 105 ح 34343.

⁵² فاضل موحدى لنكرانى، محمد، آية التطهير، 1 جلد، مركز فقه الاثمه الاطهار(ع) - قم، چاپ: سوم، 1424هـ.ق.

1.2. جمع قرآن در زمان خلفا

مسأله جمع قرآن بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

اینکه بعضی از مفسرین عقیده دارند: جمع قرآن، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است از اشتباهات بزرگ آنان است. قرآن، به عنوان کتاب مطرح است. اگر کسی مشغول نوشتن کتابی باشد و از او سؤال کنیم: آیا کتابت را نوشته‌ای؟ و او جواب داد: خیر، فعلاً تعدادی یادداشت نوشته‌ام که باید تنظیم شود و به صورت کتاب درآید. در اینجا گفته نمی‌شود:

این شخص، کتاب را نوشته است. ولی قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یک

(1) البقرة: 23

اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 555

کتاب مطرح بوده نه به عنوان تعدادی آیه، که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بحث شود این آیات مربوط به کدام سوره است و چند سوره وجود دارد و ... همه این‌ها در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. حتی گاهی جبرئیل آیه‌ای می‌آورد و می‌گفت: این آیه را در فلان محل از فلان سوره قرار بده. این نشان می‌دهد که پرونده سوره‌های قرآن در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً مشخص و معین بوده است. اگر آیه ای مدنی در سوره ای مکی ثبت می‌شد، طبق دستور الهی بود و تمام این مسائل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته است. یعنی جمع قرآن به معنای تألیف قرآن و ترتیب کتاب و تنظیم آن در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در رابطه با وحی بوده است. بلی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سه جمع دیگر در رابطه با قرآن مطرح است: جمع امیر المؤمنین علیه السلام، جمع ابو بکر،

جمع عثمان. ولی این جمع‌ها هم با جمع زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارند و هم خودشان با یکدیگر تفاوت دارند. جمع زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به این صورت بود که در زمان آن حضرت، آیات و سوره‌های قرآن تنظیم شده و مشخص گردیده که مثلاً فلان سوره چند آیه دارد و فلان آیه جزء کدام سوره است. و قرآن به صورت کتاب، تألیف گردید. اما جمعی که به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده و روایات زیادی هم در این ارتباط وجود دارد^{۵۳} عبارت از این بود که علی علیه السلام علاوه بر اینکه آیات و سوره را به طور منظم نوشته است، تفسیر آیات، شأن نزول آنها و مطالب دیگری در رابطه با آیات نوشته است. این کار را عدّه دیگری نیز انجام دادند، مثلاً ابن مسعود در رابطه با رُبع قرآن و بعضی از مفسران دیگر تا حدود ثلث قرآن را به این صورت نوشته‌اند و تنها کسی که همه قرآن را با همه خصوصیات مربوط به آن ثبت کرده، امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد. بنابراین وقتی گفته می‌شود: «امیر المؤمنین علیه السلام جامع قرآن است» به این معنا نیست که حضرت فرموده باشد: «فلان آیه از این سوره و فلان آیه از آن سوره است» یا

(1) رجوع شود به: بحار الأنوار، ج 92، ص 40-77 (باب ما جاء فی کیفیت جمع القرآن).

اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 556

اینکه «فلان سوره چند آیه دارد» خیر، این جمع مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اما جمعی که به ابو بکر نسبت داده شده و گاهی نیز به عمر نسبت داده می‌شود عبارت از این است که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به علت کمبود کاغذ و غیر متداول بودن آن قسمت‌هایی از قرآن بر پوست آهو یا پوست بعضی از درختان و اشیاء دیگر نوشته شده بود، ابو بکر دستور داد این متفرقات را روی کاغذ جمع‌آوری کردند، لذا در روایات خود اینان گفته‌اند: «أول من جمع القرآن فی قرطاس أبو بکر»^{۵۴} کلمه «فی قرطاس» در اینجا خصوصیت دارد، معنای

⁵³ (1) - رجوع شود به: بحار الأنوار، ج 92، ص 40-77 (باب ما جاء فی کیفیت جمع القرآن).

⁵⁴ (1) - الإیتقان فی علوم القرآن، ص 78

جمع ابو بکر فقط همین بوده و چیزی از تفسیر و غیره به آن اضافه نکرده است. اما جمعی که به عثمان نسبت داده شده این است که باتوجه به توسعه اسلام و اختلاف لهجه قبائل مختلف عرب، مشاهده شد قرآن به صورت های مختلفی قرائت می شود، عثمان مردم را بر قرائت واحدی جمع کرد و قرآن واحدی تنظیم کرد و دستور داد سایر قرآنها که قرائت های مختلف داشتند سوزانده شود. از آنچه گفته شد معلوم گردید که نه تنها قرآنیست قرآن، متقوم به تواتر است بلکه اگر بخواهیم بگوییم: «فلان آیه مربوط به فلان سوره است»، این نیز باید متواتر باشد.

و اگر بخواهیم بگوییم: «فلان آیه در فلان جای سوره قرار دارد»، این نیز متوقف بر تواتر است.

1.3. مصاحف صحابه

1.4. مصحف حضرت علی ع

متن اول

مدرس بیست و نهم^{۵۵} حافظ راست گفتار در نقل حدیث و جمع قرآن

«سلیم بن قیس هلالی» یکی از اصحاب و شاگردان امیرمؤمنان علی (ع) بوده و در علم رجال هیچ گونه خدشه ای در مورد عظمت او و صحت کتابش از کسی ذکر نشده است؛ به طور مثال «کشی» در رجالش روایاتی از او نقل کرده^{۵۶} و علامه در^{۵۷} «خلاصه» به عدالت او تصریح کرده است.^{۵۸}

⁵⁵ (1). این درس در جلسه پانصد و سی و چهارم خارج اصول معظم له ایراد گردیده است.

⁵⁶ (2). سلیم بن قیس الهلالی: حدیثی محمد بن الحسن البرانی قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم بن عمر اليماني عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش قال: هذا نسخة كتاب سليم بن قيس العامري ثم الهلالي دفعه إلى أبان بن أبي عياش و قرأه و زعم أبان أنه قرأه علی بن الحسين 8 قال: صدق سليم (ره) هذا حدیث نعرفه. محمد بن الحسن قال: حدثنا الحسن بن علی بن کیسان عن إسحاق بن إبراهيم عن ابن أذينة عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي قال قلت لأمير المؤمنين: إني سمعت من سلمان و من مقداد و من أبي ذر أشياء في تفسير القرآن و من الرواية عن النبي و سمعت منك بصدق ما سمعت منهم و رأيت في أيدي الناس أشياء كثيرة من تفسير القرآن و من الأحاديث عن نبي الله أنتم تخالفونهم و ذكر ا لحدیث بطوله قال أبان: فقد رلی بعد موت علی بن الحسين إني حججت فلقیت أبا جعفر

چنین شخصیتی روایتی را در باب موقعیت و کیفیت نقل روایات رسول اکرم (ص) از امیرالمؤمنین علی (ع) نقل می‌کند^{۵۹} که آثار صدق آن از مفادش آشکار و هویدا^{۶۰} است؛ علاوه بر این که سلیم بن قیس و کتابش مورد اعتماد است.

محمد بن علی 8 فحدثت بهذا الحديث كله لم أحط منه حرفاً فاغرورقت عيناه ثم قال : صدق سلیم قد أتى أبي بعد قتل جدی الحسين و أنا قاعد عنده فحدثه بهذا الحديث بعينه فقال له أبي : صدقت قد حدثني أبي وعمی الحسن بهذا الحديث عن أميرالمؤمنین فقالا لك : صدقت قد حدثتک بذلك ونحن شهود ثم حدثنا أنهما سمعا ذلك من رسول الله ثم ذكر الحديث بتمامه (رجال الکشي، ص 104)

57. اخلاق فاضل، ص: 199

58 (1). سلیم- بضم السين- بن قیس الهلالي: روى الکشي أحاديث تشهد بشكره و صحه كتابه و فى الطريق قول و قد ذکرناها فى کتابنا الكبير. و قال النجاشي: سلیم بن قیس الهلالي یکنى أبا صادق، له كتاب أخبرني علی بن أحمد القمي قال : حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال: حدثنا محمد بن أبى القاسم ماجيلويه عن محمد بن علی الصيرفي عن حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى قال حماد بن عيسى و حدثنا إبراهيم بن عمر اليماني عن سلیم بن قیس : بالكتاب. و قال السيد علی بن أحمد العقبي : كان سلیم بن قیس من أصحاب أميرالمؤمنین (ع) طلبه الحجاج ليقنتله فهرب و أوى إلى أبان بن أبى عیاش . فلما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علی حقا و قد حضرني الموت یا ابن أخي إنه كان من الأمر بعد رسول الله (ص) كيت و كيت و أعطاه كتاباً فلم يرو عن سلیم بن قیس أحد من الناس سوى أبان بن أبى عیاش . و ذكر أبان فى حديثه قال: كان شيخاً متعبداً له نور يعلوه. و قال ابن الغضائري: سلیم بن قیس الهلالي العامري روى عن أبى عبد الله و الحسن و الحسين و علی بن الحسين: و ينسب إليه هذا الكتاب المشهور و كان أصحابنا يقولون: إن سلیماً لا يعرف و لا ذكر فى خبر و قد وجدت ذكره فى مواضع من غير جهة كتابه و لا روايه أبان بن أبى عیاش . و قد ذكر له ابن عقده فى رجال أميرالمؤمنین (ع) أحاديث عنه و الكتاب موضوع لا مریه فيه و علی ذلك علامات تدل علی ما ذکرنا. [منها] ما ذكر أن محمد بن أبى بكر وعظ أباه عند الموت. [و منها] أن الأئمة ثلاثة عشر و غير ذلك و أسانید هذا الكتاب تختلف تاره بروايه عمر بن أذینه عن إبراهيم بن عمر الصنعاني عن أبان بن أبى عیاش عن سلیم و تاره يروى عن عمر عن أبان بلا واسطه. و الوجه عندي: الحكم بتعديل المشار إليه و التوقف فى الفاسد من كتابه. (الخلاصه للحلى، ص 83)

59 (2). عَنْ سَلِيمِ بْنِ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ: إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ أَبِي ذَرٍّ شَيْئاً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثَ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ غَيْرَ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ ثُمَّ سَمِعْتُ مِنْكَ تَصْدِيقَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُمْ وَ رَأَيْتُ فِي أَيْدِي النَّاسِ أَشْيَاءَ كَثِيرَةً مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ وَ مِنَ الْأَحَادِيثِ عَنْ نَبِيِّ اللَّهِ أَنْتُمْ تُخَالِفُونَهُمْ فِيهَا وَ تَزْعُمُونَ أَنَّ ذَلِكَ كُلَّهُ بَاطِلٌ أَمْ فَتَرَى النَّاسَ يَكْذِبُونَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّدِينَ وَ يُفَسِّرُونَ الْقُرْآنَ بَارَأْتَهُمْ قَالَ: فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ: قَدْ سَأَلْتُ فَافْتَهُمُ الْجَوَابَ: إِنَّ فِي أَيْدِي النَّاسِ حَقّاً وَ بَاطِلاً وَ صِدْقاً وَ كَذِباً وَ نَاسِخاً وَ مَنْسُوخاً وَ عَامّاً وَ خَاصّاً وَ مُحْكَمٌ ماً وَ مُشَابِهاً وَ حِفْظاً وَ هَمّاً وَ قَدْ كَذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَى الْكُذَّابَةِ فَمَنْ كَذَبَ عَلَى مُتَعَمِّداً فَلْيَبْتُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذِبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ وَ إِنَّمَا أَتَاكُمْ الْحَدِيثَ مِنْ أَرْبَعِهِ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ: رَجُلٌ مُنَافِقٌ يُظْهِرُ الْإِيمَانَ مُتَصَنِّعٌ بِالْإِسْلَامِ لَا يَتَأْتُمُ وَ لَا يَتَحَرَّجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُتَعَمِّداً فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مُنَافِقٌ كَذَابٌ لَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ وَ لَمْ يَصُدَّقُوهُ وَ لَكِنَّهُمْ قَالُوا: هَذَا قَدْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ وَ رَأَهُ وَ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَحَدُوا عَنْهُ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ- وَ قَدْ أَخْبَرَهُ اللَّهُ عَنِ الْمُنَافِقِينَ بِمَا أَخْبَرَهُ وَ صَفَّهُمْ بِمَا وَصَفَهُمْ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ: (وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِنَّ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ) ثُمَّ يَقُولُوا بَعْدَهُ فَتَقَرَّبُوا إِلَى أَيْمِهِ الضَّلَالَةَ وَ الدُّعَاةَ إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَ الْكُذْبِ وَ الْبُهْتَانِ قَوْلُهُمْ الْأَعْمَالُ وَ حَمَلُوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ وَ أَكَلُوا بِهِمُ الدُّنْيَا وَ إِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَ الدُّنْيَا! لَأَمِنْ عَصَمَ اللَّهُ. فَهَذَا أَحَدُ الْأَرْبَعَةِ. وَ رَجُلٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً لَمْ يَحْمِلْهُ عَلَى وَجْهِهِ وَ هَمَّ فِيهِ وَ لَمْ يَتَعَمَّدْ كَذِباً فَهُوَ فِي يَدِهِ يَقُولُ بِهِ وَ يَعْمَلُ بِهِ وَ يَرُويهِ فَيَقُولُ: أَنَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ وَ هَمَّ لَمْ يَقْبَلُوهُ وَ لَوْ عَلِمَ هُوَ أَنَّهُ وَ هَمَّ لَرَفَضَهُ. وَ رَجُلٌ نَالَتْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ شَيْئاً أَمَرَ بِهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَوْ سَمِعَهُ يَنْهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمَرَ بِهِ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظَ مَنْسُوخَهُ وَ لَمْ يَحْفَظْ النَّاسِخَ وَ لَوْ عَلِمَ أَنَّ هُوَ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَ لَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذْ سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ

روزی سلیم از حضرت امیر (ع) سؤال جالبی می‌پرسد که حضرت در پاسخ راه‌های گوناگونی را باز می‌کند. سلیم می‌گوید: از حضرت سؤال کردم: چرا وقتی ما از سلمان و ابوذر و مقداد روایات یا مطالبی در مورد تفسیر قرآن می‌شنویم و بعد به ⁶¹ شما مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همه اخبار آنان روایاتی است که شما از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اید و مطالب تفسیری شان همان مطالب تفسیری شما است؛ ولی وقتی به مردم مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که مردم روایات بسیاری را از رسول اکرم (ص) و مطالبی را در مورد تفسیر قرآن نقل می‌کنند که با آن مطالبی که سلمان و مقداد و ابوذر و شما نقل می‌کنید مخالف است؟! سر این اختلاف چیست؟

در حقیقت سؤال ایشان این است که آیا مردم در این کار تعمّد دارند و با توجه و التفات، به رسول خدا (ص) افترا و دروغ می‌بندند؟!

امیر مؤمنان علی (ع) در پاسخ فرمودند: سلیم! سؤال نیکویی کردی پس جواب را پذیرا باش.

مَنْسُوخٌ لِرَفْضِهِ - وَ آخَرَ رَابِعٍ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مُبْغِضٌ لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ وَ تَعْظِيمًا لِرَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَنْسَهُ بَلْ حَفِظَ مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَجَاءَ بِهِ كَمَا سَمِعَ - لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَ لَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَ عِلْمَ النَّاسِخِ مِنَ الْمَنْسُوحِ فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَ رَفَضَ الْمَنْسُوحَ فَإِنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ مِثْلُ الْقُرْآنِ نَاسِخٌ وَ مَنْسُوحٌ وَ خَاصٌّ وَ عَامٌّ وَ مُحْكَمٌ وَ مُتَشَابِهٌ قَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ الْكَلَامُ لَهُ وَ جِهَانٍ : كَلَامٌ عَامٌّ وَ كَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلُ الْقُرْآنِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: (مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) فَيَسْتَبِيهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَ لَمْ يَدْرِ مَا عَنِ اللَّهِ بِهِ وَ رَسُولُهُ وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيَجِيبُونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى يَسْمَعُوا وَ قَدْ كُنْتُ أَدْخُلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كُلَّ يَوْمٍ دَخَلَهُ وَ كُلُّ لَيْلَةٍ دَخَلَهُ فَيَخْلِبُنِي فِيهَا أَدُورٌ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي فَرُبَّمَا كَانَ فِي بَيْتِي يَأْتِينِي - رَسُولُ اللَّهِ أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنَازِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءً فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوعِ مَعِي فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةُ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتُ عَنْهُ وَ فَيَنْتَبِهُ لِي أَجَابَنِي فَمَ أَنْزَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ آيَةً مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأْنِيهَا وَ أَمْلَأَهَا عَلَى فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَ لَمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوحَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِينِي فَهَمَّهَا وَ حَفِظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْمًا أَمْلَأَهُ عَلَى وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٍ مُنْزَلَ عَلَى أَحَدٍ قَبْلَهُ مِنْ طَاعِهِ أَوْ مَعْصِيَتِهِ إِلَّا عَلَّمْتَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ تَوْرًا فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ! بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي مُنْذُ دَعَوْتِ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفْتِنْنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَفْتَنِّي عَلَى النَّسِيَانِ فِيمَا بَعْدَ؟ فَقَالَ: لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسِيَانِ وَ الْجَهْلَ. (الكافي، ج 1، باب اختلاف الحديث، ص 62)

⁶⁰ . اخلاق فاضل، ص: 200

⁶¹ . اخلاق فاضل، ص: 201

اولاً؛ بدان که در زمان حیات رسول اکرم (ص) عدّه زیادی بر حضرت دروغ می بستند و کثرت آن دروغ‌ها در حدّی بود که عنوان «کذّابه» پیدا کردند؛ یعنی کسانی که زیاد به حضرت دروغ می بندند.

به همین جهت روزی رسول خدا (ص) بر منبر رفتند و فرمودند: افرادی که بر من دروغ می بندند فراوان شده‌اند. هر کسی بر من دروغ ببندد، جایگاه خودش را از آتش انتخاب می کند و هیچ راه فراری ندارد و جایش حتماً در آتش است.⁶²

ولی این بیان رسول خدا (ص) موجب نشد این باب مسدود شود. حتی بعد از آن نیز افرادی بودند که دروغ گفته و مسائلی را به ایشان نسبت می دادند. پس از ایشان افرادی که در مقام نقل حدیث برآمدند، چهار طایفه بودند که پنجمی هم ندارند:

طایفه اول: منافقان نفوذی

آنهایی که اظهار ایمان می کردند و خود را مسلمان جلوه می دادند و از این که به رسول خدا دروغ ببندند هیچ باکی نداشتند؛ ولی مردم نمی دانستند و می گفتند: اینان صحابه رسول الله (ص) هستند و محضر آن بزرگوار را درک کرده‌اند؛ مگر می شود کسی صحابه رسول خدا (ص) باشد و به او دروغ ببندد؟!

بعد حضرت «آیه چهارم سوره مبارکه منافقون»⁶³ را تلاوت فرمودند؛ یعنی این ⁶⁴ افراد خودشان را به صورتی نشان می دهند و به گونه‌ای صحنه سازی می کنند که وقتی حرف می زنند، شما باور می کنید و نمی توانید در آن خدشه وارد کنید.

⁶² فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اخلاق فاضل، 1 جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش. اخلاق فاضل؛ ص 201

⁶³ (1). (وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ). (منافقون: آیه 4) هنگامی که آنان را می بینی، جسم و قیافه ایشان تو را در شگفتی فرو می برد.

⁶⁴ . اخلاق فاضل، ص: 202

مهم‌تر این‌که آنان به علتِ نفاقشان با زعمای ضلال و پیشوایان دوزخیان، تبانی و زد و بند کردند، و قدرت را به دست گرفته و برگرده مردم سوار شدند؛ لذا هم قدرت پیدا کردند و هم به خاطر این‌که در هیأت صحابه رسول خدا (ص) بودند، مردم حرفشان را قبول و به روایاتشان اعتماد می‌کردند.

البته اگر مردم می‌دانستند که آنان منافقند و به خداوند متعال و رسول او دروغ می‌بندند، روایاتشان را باور نمی‌کردند و حرف‌های آنان را نمی‌شنیدند؛ اما مردم از کجا بفهمند که آنان منافقند.

طایفه دوّم: اشتباه کاران

عده‌ای قصدشان دروغ بستن به رسول خدا (ص) نبود و از این کار اجتناب می‌ورزیدند؛ اما اشکالشان این بود که نمی‌توانستند بیان حضرت را حفظ و به طور صحیح نقل کنند. مطالبی دست و پا شکسته در ذهن آنان باقی می‌ماند، علاوه بر عدم تحفظ، وهم و خیال خودشان، به اشتباه فکر می‌کردند که رسول خدا (ص) مسأله را آن‌گونه که خودشان تصور کرده‌اند بیان می‌فرمود و همان را به صورت روایت در اختیار مردم می‌گذاشتند؛ در حالی که رسول خدا (ص) طور دیگری فرموده بود. مردم بیچاره هم ندانسته قبول می‌کردند.

البته این عده چون انسانهای بدی نبودند اگر می‌فهمیدند که اشتباه کرده‌اند و بیان رسول خدا (ص) چیز دیگری بوده است به روایات خود ترتیب اثر نداده و آن را رها می‌کردند.

طایفه سوم: ناآگاهان حدیث ناشناس

عده‌ای که دروغگو و منافق نبودند و حافظه خوبی هم داشتند ولی از طرفی به دلیل این‌که کلام رسول خدا (ص) همانند قرآن دارای عموم و خصوص، ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه بود، اینان روایات منسوخ رسول اکرم (ص) را می‌شنیدند و ضبط می‌کردند؛ اما ناسخش را که مثلاً

شش ماه بعد توسط حضرت، در جلسه‌ای بیان می‌شد نمی‌شنیدند؛ چون در آن جلسه حضور نداشتند؛ به همین دلیل در مقام⁶⁵ روایت، همان منسوخ را بیان می‌کردند.

یا این که مثلاً دلیل عامی را از نبی اکرم (ص) می‌شنیدند، خوب هم حفظ می‌کردند؛ ولی بدون این که بدانند این عامّ مخصّصاتی داشته بدون کم و زیاد آن را نقل می‌کنند؛ چرا که آنان مخصّصات را از رسول اکرم (ص) نشنیده بودند تا آن را نقل کنند.

اشکال این گروه این بود که در تمامی اوقات که رسول خدا (ص) معارف و احکام را بیان می‌فرمود، در محضر ایشان حاضر نبودند.

طایفه چهارم: حافظان راست گفتار

امیرمؤمنان علی (ع) عنوان این گروه را به صورت عام نقل می‌کند؛ ولی از قسمت آخر روایت معلوم می‌شود که مصداق منحصر به فرد آن عنوان، خود حضرت است.

حافظ راست گفتار کسی است که تحفظ کامل دارد، منافق نیست، تمامی احکام و ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص را به همان کیفیتی که از رسول اکرم (ص) شنیده، بیان کرده است.

سپس امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: برنامه‌ای که من در تمامی ایام با رسول خدا (ص) داشتم این بود که روز و شب با حضرت ملاقات خصوصی داشتم. تمام اصحاب از این مطلب خبر داشتند و می‌دانستند که ایشان این امتیاز را فقط برای من قرار داده و احدی از آنان دارای چنین مزیتی نبود. ترتیب ملاقات ما هم به این کیفیت بود که اکثراً من به خانه رسول خدا (ص) می‌رفتم و وقتی وارد می‌شدم دیگر هیچ یک از همسران پیامبر (ص) حق نشستن در آن جلسه را نداشت و می‌بایست از جلسه خارج می‌شد و گاهی از اوقات هم این ملاقات در منزل ما واقع می‌شد و

رسول اکرم (ص) به منزل ما تشریف می‌آوردند؛ در حالی که زهرای مرضیه سلام الله تعالی علیها و حسنین (ع) در مجلس شرکت داشتند و هیچ گونه منعی برای شرکت در این جلسه نداشتند.

مطالبی که در این جلسات مطرح می‌شد این بود که حضرت هر آیه ای را که نازل شده بود برای من قرآن قرائت می‌کرد و بعد املا می‌کردند و من تمام خصوصیات مربوط به آن آیه را می‌نوشتم. علاوه بر آن، سؤالاتی را مطرح می‌کردم و ایشان پاسخ می‌دادند و اگر سؤالاتم تمام می‌شد، خود ایشان مطالبی را طرح می‌کردند.⁶⁶

نکته جالبی را که حضرت امیر (ع) می‌فرماید این است: هر آیه‌ای را که رسول اکرم (ص) به من تعلیم می‌دادند و من یادداشت می‌کردم، دعا می‌فرمود که: خداوند این آیه را به من تفهیم کند و علاوه بر آن در حافظه‌ام باقی بماند و بر اثر دعای ایشان جمیع آیات از آن زمان تاکنون در حافظه‌ام باقی مانده و هیچ نکته‌ای از آنها فراموش نشده و همه نزد من حاضر است.

در این جا امیرالمؤمنین (ع) قضیه را به صورت کلی مطرح کرده و می‌فرماید: رسول خدا (ص) در این ملاقاتها آنچه را که خداوند متعال از حلال و حرامش تا روز قیامت به او تعلیم کرده، ایشان نیز به من تعلیم کرد و من همه آنها را حفظ کردم و مورد توجه من است.

آنچه در بحث «جمع قرآن» به آن رسیدیم این است که قرآن مکتوب امیرالمؤمنین (ع) امتیاز خاص و مهمی دارد که احدی از صحابه در این امتیاز با ایشان شریک نیستند. در قرآن امیرالمؤمنین (ع) جمیع خصوصیات مربوط به هر آیه‌ای از آغاز تا پایان و از «باء» «بسم الله» سوره فاتحه تا آخر قرآن ثبت و ضبط بوده است.

سؤالی که این جا مطرح می‌شود آن است که آنچه امیرالمؤمنین (ع) می‌نوشته اند، آیا صحیفه ای جدای از قرآن مکتوب ایشان است و یا این که مطالب در ذیل همین آیات بوده است؟

در پاسخ باید گفت: هر دو احتمال وجود دارد.

بعضی از صحابه مانند ابن مسعود و ... قسمتی از این خصوصیات را در ذیل قرآن ثبت کرده اند؛ ولی تنها کسی که تمامی این خصوصیات را یادداشت کرده، امیرالمؤمنین (ع) بوده است.

در عین حال، اصل قرآن و آنچه به عنوان وحی نازل شده است بدون این که کم و کاست یا اضافه‌ای نسبت به این قرآن موجود داشته باشد همین قرآنی است که الآن می‌بینیم و در دست ما است و با آن سر و کار داریم.⁶⁷

البته شاید از یک جهت تفاوتی داشته باشد و آن ترتیب در سوره‌ها است؛ مثلاً شاید سوره بقره در قرآن نوشته شده امیرالمؤمنین (ع) سوره پنجم قرار گرفته باشد؛ اما سوره همین سوره موجود است و سوره آل عمران همین سوره آل عمران است بدون اندکی کم یا زیاد حتی یک «واو». والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته⁶⁸

متن دوم

کلام علی علیه السلام حول القرآن:

⁶⁷ (1). (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (حجر: آیه 9) ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم. اخلاق فاضل، ص:

برای توضیح بیشتر نسبت به بحث تحریف قرآن به فرمایشات محققان بزرگوار حضرات آیات مرحوم امام، محقق خویی، علامه طباطبایی، علامه امینی و ... مراجعه کنید. (تهذیب الاصول، ج 2، ص 165؛ البیان، ص 215-254؛ المیزان، ج 12، ص 106-137؛ الغدیر، ج 3، ص 101)

⁶⁸ فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اخلاق فاضل، 1جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1389 ه.ش.

و لبيان صحّة ما ذهبنا إليه آنفاً، نحيل القارئ الكريم إلى كتاب «الاحتجاج» للطبرسي، و فيه حديث مفصّل لحوار بين عليّ عليه السلام و طلحة حول هذه الوديعة السماوية، ننقل مختصراً منه ممّا نحن بصدده.

يقول عليه السلام: «يا طلحة، إنّ كلّ آية أنزلها الله جلّ و علا على محمّد صلى الله عليه و آله عندي

(1) راجع عيون أخبار الرضا عليه السلام 2: 276، بحار الأنوار 102: 132 ح 4.

آية التطهير، ص: 71

بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خطّ يدي، و تأويل كلّ آية أنزلها الله على محمّد صلى الله عليه و آله و كلّ حرام و حلال، أو حدّ أو حكم أو شيء تحتاج إليه الامة إلى يوم القيامة، مكتوب بإملاء رسول الله صلى الله عليه و آله و خطّ يدي حتّى أرش الخدش. قال طلحة: كلّ شيء من صغير و كبير أو خاصّ أو عام كان أو يكون إلى يوم القيامة فهو عندك مكتوب؟ قال: نعم، و سوى ذلك، إنّ رسول الله صلى الله عليه و آله أسرّ إلىّ في مرضه مفتاح ألف باب من العلم يفتح من كلّ باب ألف باب، و لو أنّ الامة منذ قبض رسول الله صلى الله عليه و آله اتبعوني و أطاعوني لأكلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم ... ثمّ قال طلحة: فأخبرني عمّا في يدك من القرآن و تأويله و علم الحلال و الحرام إلى من تدفعه و من صاحبه من بعدك؟ قال: إنّ الذي أمرني رسول الله صلى الله عليه و آله أن أدفعه إليه وصيّ و أولى الناس بعدي بالناس ابني الحسن، ثمّ يدفعه ابني الحسن إلى ابني الحسين، ثمّ يصير إلى واحد بعد واحد من ولد الحسين حتّى يرد آخرهم حوضه «⁶⁹. إذن فالكتاب الذي لدى عليّ عليه السلام يحمل مواصفات، هي: 1 مدوّن فيه كلّ ما نزل على النبيّ صلى الله عليه و آله بخطّ عليّ عليه السلام. 2 فيه تأويل كلّ آية. 3 فيه جميع الأحكام من الحلال و الحرام: الواجبات و المستحبّات، و الحدود، و كلّ ما يحتاجه الناس إلى يوم القيامة، و هو من

⁶⁹ (1) الاحتجاج للطبرسي 1: 223-225.

الدقة و التفصيل بحيث فيه حتى أُرش الخدش . 4 لا ينبغي لهذا الكتاب أن يقع في أيدي عامة الناس، و لا أن

(1) الاحتجاج للطبرسي 1: 223 225.

آيه التطهير، ص: 72

يطلعوا عليه، بل إن رسول الله صلى الله عليه و آله أوصى علياً عليه السلام و أمره بالاحتفاظ به عنده و تسليمه إلى ابنه الحسن عليه السلام من بعده، و من ثم إلى الحسين عليه السلام و هكذا حتى آخر الأئمة و الأوصياء، أي الإمام المهدي المنتظر صلوات الله و سلامه عليهم أجمعين . بعد بيان هذه الأوصاف، هل يمكن لأحد الزعم بأن هذا الكتاب هو ذاته القرآن الواقعي المنزل على رسول الله صلى الله عليه و آله؟ من الواضح أن جواب هذا السؤال منفيّ بناءً على قول أمير المؤمنين عليه السلام لأن في هذه المجموعة تفصيل كل حكم، أعمّ من الخاصّ و العام، الكلّي و الجزئي، فأنت لا تشاهد في هذا الكتاب الآيات المنزلة على رسول الله صلى الله عليه و آله فحسب، بل تجد تأويلها أيضاً، إنه وديعه يجب أن تبقى بأيدي أوصياء النبي؛ ليكونوا محيطين مطلعين على جميع أسرار الدين و مآل الأمور و نتائجها. فالقرآن هو مجموع الآيات التي نزلت على قلب النبي صلى الله عليه و آله، بينما كتاب عليّ عليه السلام يحوى إضافة إلى ذلك تأويل الآيات، و هو شيء آخر غير الآيات نفسها بطبيعتها الحال، و القرآن ينبغي أن يكون في متناول عامة الناس، حيث كان رسول الله صلى الله عليه و آله يتلوه و يعلمه الناس، كما أخبر القرآن نفسه بذلك في قوله تعالى: يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ ...⁷⁰، بينما يجب أن تبقى آيات الكتاب المستودع عند عليّ عليه السلام و أحكامه محفوظة لديه و لدى الأوصياء من ولده عليهم السلام، بعيدة عن تناول الناس.

و على هذا لا يمكن القول: إنهما كتاب واحد، و لا مناص من القول: إن

⁷⁰ (1) آل عمران: 164.

مقصود أمير المؤمنين عليه السلام من «القرآن» شيء آخر غير كتاب الله المعهود و المجموع بين الدفتين.

خلاصة هذه الاستدلالات:

قلنا: إن كتاب الوحي قاموا بجمع و بتدوين الآيات و تأليف المصحف على عهد رسول الله و بأمره و إشرافه، و تعرضنا في ضمن (مسألة و دليلين) إلى إثبات صحة رأى من ذهب من العلماء و المحققين إلى أن القرآن ألف و جمع كاملاً مرتباً في السور و الآيات في حياة رسول الله صلى الله عليه و آله، و هو القرآن المتداول بين المسلمين اليوم. و على هذا، فإن ما نراه اليوم من مواقع السور و ترتيب الآيات في المصحف الشريف المتداول بأيدي المسلمين هو نفسه الذى كان في زمن النبى صلى الله عليه و آله كل آية في مكانها و كل سورة في موضعها، الذى عينه النبى صلى الله عليه و آله و دونه كتاب الوحي بأمره و إشرافه. إذن فإن آية التطهير يجب أن تكون في ذيل الآية الثالثة و الثلاثين من سورة الأحزاب، و محلها هذا كان بأمر من رسول الله صلى الله عليه و آله مع ما أثبتناه من كونها آية مستقلة منفصلة في دلالتها و شأن نزولها و المخاطبين و المعنيين فيها، لكنّها يجب أن تكون في هذا الموضع و يجب أن تتخلل آيات النساء!

1.5. اختلاف مصحف ها

1.6. توحيد مصحف ها

شبهه و تساؤل:

إن الأدلة و البراهين التي ساقها البحث حتى الآن إنما أثبتت أن القرآن جُمع و دون على عهد رسول الله صلى الله عليه و آله و بإشرافه و رقابته، و لكن يبقى هنا سؤال عن القرآن الموجود بين ظهرانينا اليوم، هل هو ذاك

آيه التطهير، ص: 74

الذي جمعه النبي صلى الله عليه و آله؟ أ لا يحتمل أن الأيدي عبثت و تصرفت في ترتيب الآيات و مواقع السور خلال هذه الفاصلة الزمنية الممتدة، خصوصاً و أن المشهور اليوم هو أن عثمان هو الذي جمع كتاب الله، حتى أصبح يُشار و يُقال: «المصحف العثماني»؟ فإذا فرضنا أن عثمان بن عفان قام أيضاً بجمع القرآن، فمن أين نعلم أن القرآن الموجود بين أيدينا اليوم هو الذي نهض رسول الله صلى الله عليه و آله بجمعه لا الذي جمعه عثمان؟ و عليه فإن الاستدلال على عدم التصرف في ترتيب الآيات من منطلق تصدي النبي صلى الله عليه و آله لهذه المهمة و انجازها في حياته يبقى ناقصاً!

ردّ الشبهة:

يتسالم المحققون و يتفقون على أن دور عثمان كان منحصرأ في معالجة قراءات القرآن المختلف فيها، لعل و أهداف لا داعي لذكرها، فهو جمع القرآن لا بمعنى جمع الآيات و السور في مصحف واحد، بل جمع الناس على قراءة واحدة، و قد اختار عثمان القراءة المشهورة المتواترة بين المسلمين، القراءة التي أخذوها عن رسول الله صلى الله عليه و آله فكتب القرآن على تلك الصورة. إذن، ما فعله عثمان ه و أنه أشاع و نشر نفس الكتاب الذي ألف رسول الله بين آياته، وفق القراءة المعروفة المتداولة، و ثبتها من بين بقيّة القراءات الاخرى المختلفه و يرجع سبب اختلاف القراءات إلى حدّ كبير إلى تفاوت اللهجات و بيئات القبائل و قد كان أمير المؤمنين عليه السلام

يحوط العملية بالرقابة اللازمة كما جاء في رواية سُويد بن غفلة: «أن علياً عليه السلام قال: «و الله ما فعل عثمان الذي فعل في المصاحف إلّا عن

آيه التطهير، ص: 75

ملا منّا»^{٧١}، إذن فعثمان لم يجمع المصحف على هواه و وفق رغبته، و قد أقرّه الجميع على ذلك، و لم يعترض عليه أو ينتقد فعلته أحد من المسلمين^{٧٢}. و لعمرى ما كان عثمان و لا غيره قادراً على مس القرآن، و تبديل مواضع السور و الآيات فيه، إذ كان المسلمون يحوطون القرآن الذي جمعه و نظّمه رسول الله صلى الله عليه و آله باهتمام و عناية ما كانت تسمح بإسقاط «واو» أو تغيير مكانها في الآية! ففي «الدرّ المنتور»: أخرج ابن الضريس، عن علباء بن أحمر أنّ عثمان بن عفان لما أراد أن يكتب المصاحف أرادوا أن يلقوا الواو التي في براءة و الذين يكتزون الذهب و الفضة قال لهم ابى (بن كعب): لتلحقنّها أو لأضعنّ سيفى على عاتقى، فألحقوها^{٧٣}. نعم، إنّ وجود حماة أشداء يقفون كالليوث مترصدة مراقبه، على رأسهم أمير المؤمنين عليه السلام، يحوطون القرآن بالرعاية و المتابعة لم يكن يسمح بالعبث و التحريف، أو بتغيير الترتيب و النظم. و يبقى الحكم التاريخى، كما ذهب بعض المحققين، على فعلة عثمان هذه يتأرجح بين إثبات حسنة له و اخرى سيئة: فهو من جهة أنهى النزاع و الاختلاف في القراءات، و جمع المسلمين على قراءة واحدة متواترة. و لكنّه من جهة اخرى أقدم على إحراق بقيّة المصاحف، و أمر

(1) كنز العمال 2: 583 ح 4777، الميزان في تفسير القرآن 12: 123.

(2) البيان في تفسير القرآن: 277.

(3) الدرّ المنتور 3: 232، الميزان في تفسير القرآن 12: 123.

⁷¹ (1) كنز العمال 2: 583 ح 4777، الميزان في تفسير القرآن 12: 123.

⁷² (2) البيان في تفسير القرآن: 277.

⁷³ (3) الدرّ المنتور 3: 232، الميزان في تفسير القرآن 12: 123.

أهالي الأمصار بإحراق ما عندهم من المصاحف، و قد اعترف علي عثمان في ذلك جمع من المسلمين حتى سمّوه «حراق المصاحف»!⁷⁴. و علي أيّ حال فهو لم يُدخل ميوله و يُعمل أهواءه في عملية الجمع هذه، و علي تقدير إقدامه علي شيء من هذا فإنّ عمله كان سيُرفض تماماً، و كان سيواجه خصوصاً من قبل أهل الخبرة و المعرفة بالقرآن الكريم، و كانوا كثيرين، و علي الأخصّ مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، الذي كان محيطاً بجميع خصائص و جزئيات القرآن، منها ترتيب آياته و مواقعها. إذن فإنّ عمل عثمان لم يتعدّ إحياء ذلك المصحف الخالد نفسه الذي خلفه النبيّ صلى الله عليه و آله. من هنا يتقرّر: أنّ الكتاب الموجود بين ظهرانينا هو نفسه الذي وضعه النبيّ صلى الله عليه و آله و خلفه بيد المسلمين قبل ما يربو علي ألف و أربعمائة عام و نيف، و هكذا يتقرّر أنّ آية التطهير جاءت في سياق آيات سورة الأحزاب المشار إليها، و أنّ محلّها هو نفسه الذي نعهده في المصاحف الشريفة.

1.7. اعراب واژهها

2. قراء و قرائات

2.1. قرائت قرآن و قاريان

2.2. عوامل اختلاف قرائات

إيضاح الكفاية، ج 4، ص: 204

⁷⁴ (1) البيان في تفسير القرآن: 277.

ثم إن التحقيق أن الاختلاف في القراءة بما يوجب الاختلاف في الظهور مثل (يطهرن) بالتشديد و التخفيف، يوجب الإخلال بجواز التمسك و الاستدلال، لعدم إحراز ما هو القرآن، و لم يثبت تواتر القراءات، و لا جواز الاستدلال بها، و إن نسب إلى المشهور تواترها، لكنه مما لا أصل له، و إنما الثابت جواز القراءة بها، و لا ملازمه بينهما، كما لا يخفى. [1].

اما تطبيق این مقدمه بر ما نحن فيه: فرض کنید یک آیه داریم که متعرض حکمی است و در کنار آن، یک آیه غیر حکمی هست از نظر علم اجمالی علم اجمالی داریم که یک قرینه متصله همراه یکی از این دو آیه بوده است لکن نمی دانیم که همراه آیه حکم بوده یا همراه آیه غیر حکم، در این صورت علم اجمالی مانع از حجیت آیه مربوط به حکم می شود زیرا ظهوری برای آیه حکم منعقد نمی شود اگرچه با قطع نظر از اتصال قرینه مربوطه ظهور منعقد می شد و در نتیجه حجیت پیدا می کرد (شک در قرینیت موجود بالعلم اجمالی هست) منتها تمام این مطالب روی مبنای فاسد تحریف است (لکن مرحوم آقای آخوند ادعای «غیر بعیده» به آن مبنا نسبت می دهند).

خلاصه: ایشان شش وجه برای عدم حجیت ظواهر قرآن ذکر کردند و همه را جواب دادند و در نتیجه ثابت شد که ظواهر قرآن مانند ظواهر احادیث دارای حجیت است.

اختلاف قراءات قرآن

[1] برای بعضی از کلمات قرآن شریف قراءات مختلف ذکر کرده اند که بعضی از آن ها باعث اختلاف حکم الهی می شود.

مثال: وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أذىً فَأَعْتَرِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^{٧٥}.

إيضاح الكفاية، ج 4، ص: 205

شاهد: ... و لا تقربوهنَّ حتّى يطهرن (بنا بر تخفیف) یعنی نزدیکی با زنان در حال حیض حرام است مگر وقتی که آنها از حیض پاک شوند.

غایت در حرمت، حصول طهارت از حیض است ... و لا تقربوا حتّى مطّهرن، (بنا بر تشدید) یعنی نزدیکی با زنان در حال حیض حرام است مگر اینکه از حیض پاک شوند و غسل نمایند . غایت حرمت، غسلی است که بعد از طهارت از حیض واقع می شود (در فاصله بین طهارت از حیض و غسل نزدیکی با زنان حرام است).

بنابراین وجود و عدم تشدید سبب اختلاف حکم الهی می شود.⁷⁶

اما بحث تواتر قراءات مختلف: اکثر اهل تسنن معتقد به تواتر قراءات هستند.

لکن تحقیق مطلب این است که مسئله تواتر قراءات صحیح نمی باشد.

آیا مقصود، این است که به حسب تواتر از خود رسول الله صلی الله علیه و آله قراءات مختلف رسیده است مثلا رسول الله صلی الله علیه و آله در آیه مورد بحث کلمه (یطهرن) را هم بدون تشدید و هم با تشدید قرائت نموده است؟

در جای خود ثابت شده که این حرف صحیح نیست و شاهدش این است که اگر این تواتر به رسول الله صلی الله علیه و آله ارتباط دارد پس چرا به قراء سبعة نسبت می دهند و مثلا می گویند «عاصم» چنین قرائت کرده است و فلان قاری چنان قرائت کرده است؟

⁷⁶ (1) - البتّه آیه شریفه در قرآن بدون تشدید نوشته شده است.

آیا «عاصم» مهم‌تر از رسول الله صلی الله علیه و آله است؟

و اگر مقصود این است که قراءات این قراء بنحو تواتر به ما رسیده است مانعی ندارد ولی اگر ما از خود عاصم هم این قراءات را بشنویم اثری بر آن مترتب نیست که آن قراءات عنوان قرآنیّت پیدا کند که بگوئیم هم (یَطْهَرْنَ) و هم (یطهرن) هر دو عنوان قرآنیّت دارند.

(1) البتّه آیه شریفه در قرآن بدون تشدید نوشته شده است.

إيضاح الكفایة، ج 4، ص: 206

و لو فرض جواز الاستدلال بها، فلا وجه لملاحظة الترجيح بينها بعد كون الأصل فی تعارض الأمارات هو سقوطها عن الحجیة فی خصوص المؤدی، بناء على اعتبارها من باب الطریقة، و التخییر بينها بناء على السببیه، مع عدم دلیل على الترجیح فی غیر الروایات من سائر الأمارات [1].

بله برحسب روایات وارده، در مقام تلاوت می توان طبق آن‌ها قرآن را تلاوت نموده (اقرءوا كما یقرأ الناس).

آیا معنی جواز قرائت این است که بتوانیم به آن استدلال هم بکنیم؟

و آیا معنی و لازمه جواز قرائت این است که بتوانیم طبق آن فتوا هم بدهیم.

و آیا معنی جواز قرائت این است که بگوئیم عنوان قرآنیّت هم دارد؟

اگر ثابت شد که امام در آیه مورد بحث طبق (یَطْهَرْنَ) تمسکی به آیه نموده است ما هم تبعاً للامام می توانیم به آن استدلال کنیم اما باز مسئله و عنوان قرآنیّت با جواز استدلال تفاوت دارد. قرائت باید با تواتر و دلیل قطعی ثابت شود تا بتوانیم بگوئیم فلان قرائت همان قرائتی است که نزل علی النبی صلی الله علیه و آله.

[1] اکنون ایشان یک بحث فرضی را مطرح می‌کند که:

اگر علاوه بر جواز قرائت طبق قراءات مختلف، جواز استدلال هم درست باشد روی این فرض حکم مسئله چیست؟

اگر جواز استدلال طبق قراءات مختلف درست باشد در این صورت مسئله مرجحات دو روایت متعارض مطرح نمی‌شود، زیرا آن مرجحات مربوط به تعارض دو روایت است نه تعارض دو آیه، یا دو قرائت که به منزله دو آیه است.

بلکه باید به قاعده تعارض دو اماره و دو ظهور رجوع کرد، اگر دو اماره و دو ظاهر با یکدیگر اختلاف و تعارض پیدا کردند دو مبنا وجود دارد. و در ما نحن فیه کأنّ دو آیه و دو ظاهر متعارض داریم:

إيضاح الكفایة، ج 4، ص: 207

فلا بدّ من الرجوع حينئذ إلى الأصل أو العموم، حسب اختلاف المقامات [1].

ظاهر یک آیه و یک قرائت، غایت را طهارت از حیض می‌داند. و ظاهر آیه و قرائت دیگر غایت را اغتسال می‌داند.

اگر ما امارات را از باب «طریقیت» حجّت بدانیم در این صورت هر دو اماره در خصوص مؤدّا و مفاد خود تساقط می‌کنند و از حجّیت ساقط می‌شوند زیرا می‌دانیم یکی از این دو طریق مخالف با واقع است و ما را به واقع نمی‌رساند.

تذکر: در صورت تساقط دو اماره، فقط آن‌ها در مؤدّا از حجّیت ساقط می‌شوند اما نسبت به نفی ثالث و در اینکه مطلب سوّمی در کار نیست حجّیت دارند.

مثال: اگر یک روایت بگوید نماز جمعه واجب است و روایت دیگر بگوید نماز جمعه حرام است و فرضاً این دو از حجّیت تساقط نمودند در این صورت معنای سقوط از حجّیت این است که نه وجوب ثابت است و نه حرمت اما این مقدار ثابت است که غیر از وجوب و حرمت حکم دیگری در مورد نماز جمعه نیست و اگر کسی بخواهد بگوید حکم استحباب یا کراهت در بین این دو روایت آن را نفی می کند یعنی حجّیت این دو روایت نسبت به نفی ثالث ثابت است اما در مورد مؤدای خودشان هیچ کدام حجّیت ندارد.

اما مبنای دوّم در تعارض دو اماره:

اگر امارات از باب سببیت حجّت باشند: یعنی در خود اماره یک مصلحتی هست که و لو مخالف با واقع باشد آن مصلحت، مخالفت با واقع را جبران می نماید.

در صورت تعارض دو اماره، حکم مسئله، تخییر است چون دو مصلحت وجود دارد و جمع بین آن دو امکان ندارد پس مجتهد مخیر است که یکی از آن دو را اخذ و برطبقش عمل نماید.

[1] طبق مبنای اوّل که حکم مسئله تساقط بود و هر دو قرائت از حجّیت ساقط می شدند هم (یطهّرن) و هم (یطهّرن) از اعتبار ساقط می شدند، چه باید کرد؟

إيضاح الكفایة، ج 4، ص: 208

مرحوم آقای آخوند می فرمایند باید برحسب اختلاف موارد به ادله دیگر، عمومات و یا اصول عملیّه رجوع نمود.

در ما نحن فیه ممکن است کسی بگوید به استصحاب رجوع می کنیم زیرا زن قبل از اینکه خون حیضش قطع شود مقاربت با او حرام بود و بعد که خون حیض قطع شده است شک می کنیم که آن حکم از بین رفته است یا نه لذا استصحاب بقاء حرمت را جاری می کنیم و می گوئیم نزدیکی با او حرام است مگر اینکه غسل حیض بنماید.

البته جریان استصحاب مبنی بر این است که ما برای زمانها فردیت و استقلال قائل نشویم. اما اگر کسی برای هر زمان استقلال و فردیت قائل بود او باید به عموم آیه نَسَاؤُكُمْ حَرَّتْ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَّتْكُمْ أَنِّي شِئْتُمْ⁷⁷ تمسک کند و بگوید (انفی) زمانیه است و هر فرد از زمان استقلال و فردیت دارد و ما شک داریم که فاصله بین پاک شدن از خون حیض تا زمان اغتسال از عموم ... فَأَتُوا حَرَّتْكُمْ ... خارج شده است یا نه، لذا اصالة العموم اقتضا می کند به آن عموم رجوع کنیم و بگوئیم بعد از پاک شدن از حیض تا زمان غسل، مقاربت با آن زن حلال است.

(1) سوره بقره / 223.

2.3. شناخت قرائت واقعی قرآن

2.4. حدیث احرف سبعة

2.5. حجیت قرائات سبع

2.6. کتابت قرآن (رسم الخط/...)

2.7. تواتر قرائات یا قرآن

متن اول

نعم، يتحقق الاختلاف في القراءة، وكذا في تواتر القراءات السبع أو العشر وعدمه، والتحقيق عدم تواترها، فإنه إن كان المراد بتواترها هو التواتر عن مشايخها وقرائها، فيرد عليه : أوَّلًا : أن لكل من

⁷⁷ (1) - سوره بقره / 223.

القراء السبع أو العشر راويين رويًا قراءته إمّا من دون واسطه وإمّا مع الواسطه، ومن المعلوم أنّه لا يتحقّق التواتر بمثل ذلك، أضف إلى ذلك أنّ بعض هؤلاء الرواه لم تثبت وثاقته.

وثانياً: أنّه على تقدير ثبوت التواتر لا يترتب أثر على ذلك بالنسبه إلينا؛ ضرورة أنّ القراء ليسوا ممّن يكون قوله حجّه علينا، ولا دليل على اعتبار قولهم.

وإن كان المراد بتواتر القراءات تواترها عن النبيّ صلى الله عليه و آله كما هو الظاهر من قولهم، بمعنى أنّه صلى الله عليه و آله بنفسه قرأ على وفق تلك القراءات المختلفه، فيرد عليه:

دراسات في الأصول (طبع جديد)، ج3، ص: 149

أولاً: ما عرفت من عدم ثبوتها بنحو التواتر عن مشايخها وقراءها، فكيف بثبوتها عن النبيّ صلى الله عليه و آله كذلك؟!

وثانياً: احتجاج كلّ واحد من القراء على صحه قراءته وإعراضه عن قراءه غيره دليل قطعي على أنّ هذه القراءات مستنده إلى اجتهادهم وآرائهم؛ إذ لو كانت بأجمعها متواتره عن النبيّ صلى الله عليه و آله فلا حاجه في إثبات صحتها إلى الاحتجاج والاستدلال، ولم يكن وجه للإعراض عن قراءه غيره، ولا لترجيح قراءته على قراءه الغير.

ومن هنا تستفاد عدم حجيه هذه القراءات، وأنّه لم يقدّم دليل على جواز الاستدلال بها، فليس شيء منها بحجّه بحيث يصحّ الاستدلال بها على الحكم الشرعي وإن كان مفاد بعض الروايات القراءه بها.

متن دوم

ذيل مباحثی درباره حقیقت شرعیه^{۷۸}

نظریه سوّم (نظریه مرحوم نائینی)

محقق نائینی رحمه الله وجود ثمره عملی بر بحث حقیقت شرعیه را به طور کلی انکار کرده و فرموده است: در کتاب و سنت، حتی به یک مورد هم برخورد نکرده‌ایم که این الفاظ استعمال شده باشند و ما در معنای آنها، مردّد شده باشیم. مرحوم نائینی سپس می‌فرماید: این مطلب را به‌عنوان مقدمه می‌گوییم که: مرحوم آخوند، در ذیل بحث حقیقت شرعیه فرمود: اگر کسی حقیقت شرعیه را انکار کند، حقیقت متشرّعه را نمی‌تواند انکار کند یعنی مسلمانان وقتی این الفاظ را به کار می‌بردند همین معانی جدید را بدون قرینه اراده می‌کردند و غیر مسلمانان نیز در این امر از مسلمانان تبعیت می‌کردند. آیا وقتی مثلاً بیست سال از ظهور اسلام گذشت، باز هم می‌توان گفت: به کار بردن لفظ صلاه در بین مسلمانان و اراده معنای جدید، نیاز به قرینه دارد؟ ما الآن مشاهده⁷⁹ می‌کنیم پس از گذشت چند سال از انقلاب اسلامی، اصطلاحاتی که در این انقلاب به وجود آمده، بدون هیچ قرینه‌ای بر معنای مورد نظر دلالت می‌کند. طبیعی است که وقتی یک تحوّل و دگرگونی به وجود آید و افراد زیادی از آن تبعیت کنند، الفاظی که در معانی جدید استعمال می‌شوند به‌گونه‌ای است که پس از چند سال استعمال، در دلالتشان بر معانی جدید نیازی به قرینه ندارند. خصوصاً الفاظی که در ارتباط با مسائل مورد ابتلای همه مثل صلاه و صوم و حج و ... است. بنابراین، اگرچه ما حقیقت شرعیه را انکار کنیم ولی این معنا را نمی‌توان منکر شد که حقیقت متشرّعه، در اواخر زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ثابت شده و بدون تردید در آن زمان مسلمانان این الفاظ را بدون قرینه در معانی جدید استعمال می‌کرده‌اند. روشن است که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مسلمانان این الفاظ را در معانی جدید استعمال می‌کرده‌اند. در زمان امیر المؤمنین علیه السلام نیز به همین صورت بوده است زیرا آن حضرت نیز از دایره متشرّعه بیرون نبوده بلکه در رأس متشرّعه می‌باشد. سایر ائمّه علیهم السلام نیز به همین صورت بوده‌اند. در نتیجه، اگر ما جمله «صلّ عند رؤیه الهلال» را در کلام امام صادق علیه السلام مشاهده کنیم، نباید تردیدی داشته باشیم که مراد از «صلّ»، همین معنای مستحدث است. بنابراین، تمام الفاظی که در کلمات ائمّه علیهم السلام از زمان امیر المؤمنین علی یه السلام تا

حضرت ولی عصر علیه السلام به کار برده شده، مثل استعمالات سایر متشرّعه است و همان گونه که مردم عادی، «صلاة» را در معنای جدید استعمال می کردند ائمه علیهم السلام نیز با همین الفاظ با مردم صحبت می کردند. در نتیجه، بنا بر قول به حقیقت متشرّعه که قابل انکار نیست معنای این گونه الفاظ، در تمام احادیث ائمه علیهم السلام روشن و واضح است، و اکثریت روایات ما حدود نود و پنج درصد را روایات ائمه علیهم السلام تشکیل می دهند. در اینجا دو دسته روایت باقی می ماند: 1 روایاتی که از طریق ائمه علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است. 2 روایاتی که از غیر طریق ائمه علیهم السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده و راوی آنها نیز موثق⁸⁰ است. ایشان می فرماید: الفاظ کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله در اکثر موارد از طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده است. در روایات متعددی مشاهده می کنیم که مثلاً فرموده: قال الصادق علیه السلام:

«قال النبی صلی الله علیه و آله: ...»، در این موارد وقتی امام صادق علیه السلام روایتی از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که در آن مثلاً لفظ صلاة به کار برده شده است، چون ناقل، امام صادق علیه السلام است و امام صادق علیه السلام از متشرّعه می باشد و این الفاظ در لسان متشرّعه حقیقت در معنای جدید است، ما نیز باید این الفاظ را بر معنای جدید حمل کنیم و بگوییم: اگر امام صادق علیه السلام از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله جمله «صل عند رؤیة الهلال» را نقل فرمود مثل این است که خود امام صادق علیه السلام فرموده باشد: «صل عند رؤیة الهلال». و تردیدی نیست که اگر این جمله از شخص امام صادق علیه السلام صادر می شد، بر معنای جدید حمل می شد.

اما آن دسته از روایات نبوی که از غیر طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده و راوی آنها مورد وثوق است، ما حتی یک روایت از این قبیل پیدا نکردیم که مرادش روشن نباشد بلکه هرچه هست مرادش واضح و روشن است. بنابراین، بر بحث حقیقت شرعی، ثمره ای مترتب نیست و

حتی یک مورد نمی توان پیدا کرد که به عنوان ثمره این بحث مطرح باشد.^{۸۱} کلام محقق نائینی رحمه الله مورد قبول و تأیید شاگرد ایشان آیت الله خوئی «دام ظلّه» نیز قرار گرفته است.^{۸۲} ذکر این نکته لازم است که اگر کلام این دو بزرگوار را بپذیریم، بحث حقیقت شرعی همانند شیر بدون سر و دم خواهد شد زیرا با نکات سه گانه ای که در ابتدای بحث مطرح کردیم به ضمیمه اینکه ثمره ای عملی بر این بحث مترتب نیست، بحث حقیقت شرعی، بحث مهمی نخواهد بود.^{۸۳}

بررسی کلام محقق نائینی رحمه الله: در ارتباط با کلام ایشان، اشکالاتی مطرح است:

اشکال اوّل: ایشان فرمودند: «الفاظ کتاب و سرتّ در اکثر موارد از طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده است». این کلام ایشان دارای اشکال است، زیرا مسأله کتاب، چیزی نیست که ارتباطی به نقل ائمه علیهم السلام داشته باشد. کتاب، دارای دو حیثیت است: یکی الفاظ آن و دیگری معانی الفاظ. در رابطه با معانی الفاظ قرآن، اگر بیانی از ائمه علیهم السلام نرسیده باشد، ظواهر الفاظ قرآن مانند سایر ظواهر حجّت است و اگر بیانی از ائمه علیهم السلام وجود داشته باشد، بدون تردید، آن بیان به عنوان مرجع برای ما خواهد بود هر چند بر خلاف ظاهر کتاب باشد.

بیان ائمه علیهم السلام به منزله قرینه است. ائمه علیهم السلام به عنوان مفسّر و مبین قرآن می باشند و کسی نمی تواند در تفسیر قرآن خودش را بی نیاز از مراجعه به ائمه علیهم السلام بداند. تفسیری که بدون مراجعه به ائمه علیهم السلام باشد، تفسیر قرآن نخواهد بود. اما در ارتباط با الفاظ قرآن، که آیا فلان لفظ، جزء قرآن است یا نه؟ این دیگر بستگی به تأیید امام معصوم علیه السلام ندارد. بلکه راه منحصر به فرد آن عبارت از تواتر است.

در مباحث علوم قرآن ثابت شده است که قرآن، به عنوان اساس اسلام و به عنوان معجزه جاودان آن مطرح است و چنین چیزی با خبر واحد ثابت نمی شود اگرچه خبر واحد در عالی ترین درجه

⁸¹ (1) - أجود التقریرات، ج 1، ص 33 و 34

⁸² (2) - محاضرات فی أصول الفقه، ج 1، ص 125 و 126

⁸³ . اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 551

صحت باشد. بلکه راه منحصر به فرد آن، تواتر است. بنابراین، الفاظ کتاب ارتباطی به ائمه علیه السلام ندارد و ائمه علیهم السلام در ارتباط با الفاظ کتاب مثل سایر مسلمانان می باشند. این مطلب، علاوه بر اینکه مورد اتفاق شیعه و سنی است، به عنوان اصل مسلمی بین مسلمانان مطرح است و در موارد اختلاف، به این اصل مراجعه می کنند. مثلاً مالکیه و جماعتی دی گر، معتقدند: (بسم الله الرحمن الرحيم) در آغاز سوره ها، جزء قرآن نیست و قرآنیّت آنها به تواتر ثابت نشده است و دیگران در مقام جواب گفته اند:⁸⁴

وجود (بسم الله الرحمن الرحيم) در اوّل سوره ها، به تواتر ثابت شده است، زیرا مسلمانان مقید بودند که در قرآن های خود، چیزی غیر از قرآن داخل نکنند تا جایی که اسم سوره ها را هم نمی نوشتند، زیرا اسم سوره ها جزء قرآن نیست. ولی با وجود این، مشاهده می کنیم که در جمیع قرآن هایی که از صدر اسلام تا کنون نوشته شده است، (بسم الله الرحمن الرحيم) در اوّل سوره ها ثبت شده است و این دلیل بر تواتر بسم الله در رابطه با قرآن است.⁸⁵ ملاحظه می شود که این استدلال و جواب، هر دو مبتنی بر یک اصل مسلم می باشند و آن اصل این است که راه ثبوت قرآنیّت قرآن مسأله تواتر است. نمونه دیگر این است که سیوطی در کتاب اتقان، از فخر رازی نقل می کند که در بعضی از کتب قدیمی نقل شده که ابن مسعود معتقد بوده «فاتحة الكتاب» و «معوذتین» جزء قرآن نیست. ایشان (فخر رازی) این مطلب را استبعاد کرده، می گوید: چگونه می توان چنین حرفی زد؟ آیا ابن مسعود می خواهد بگوید: این چیز با اینکه متواتر است، مورد قبول نیست؟ روشن است که نمی خواهد چنین حرفی بزند، زیرا این حرف، موجب کفر است. آیا می خواهد بگوید: در قرآنیّت قرآن، تواتر لازم نیست؟ چه کسی می تواند نیاز قرآن به تواتر را

⁸⁴. اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 552

⁸⁵ (1) - رجوع شود به: البیان فی تفسیر القرآن، ص 432-448

انکار کند؟ انکار تواتر، مستلزم تزلزل اصل قرآن است. لذا (فخر رازی) می گوید: بهتر این است که یا کلام ابن مسعود را توجیه کنیم و یا بگوییم: نسبتی که به ایشان داده شده، صحیح نیست.⁸⁶

1. چرا اثبات قرآنیت قرآن، نیاز به تواتر دارد؟

آیا به جهت استناد کلام به خداوند است؟ یعنی گفته شود: «اسناد کلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام نیاز به تواتر ندارد بلکه همین مقدار که سند صحیح باشد کافی⁸⁷ است. ولی اسناد آن به خداوند نیاز به تواتر دارد». خیر، دلیل نیاز به تواتر، این نیست، زیرا احادیث قدسی هم به خداوند نسبت داده می شود ولی تواتر در آنها دخالت ندارد.

بلکه دلیل نیاز به تواتر، عبارت از خصوصیتی است که در نفس قرآن وجود دارد. قرآن، از زمانی که نازل شد در مقام تحدی و اعجاز برآمد، آن هم در جوئی که فصاحت و بلاغت به عالی ترین درجه خود رسیده بود و از طرفی قرآن، تنها معجزه ای است که اساس اسلام تا روز قیامت بر آن تکیه دارد. قرآن کتابی است که ادعا دارد می خواهد جمیع جوامع بشری را تا قیامت از تاریکی ها و انحرافات و ضلالت ها نجات دهد. کتابی که دارای چنین خصوصیتی است، مثل حدیث امام صادق علیه السلام بر حلیت یا حرمت چیزی نخواهد بود. چنین کتابی، انگیزه زیادی برای نقل دارد. قرآن به عنوان کتاب احکام نیست. احکام، بخشی از قرآن است. قرآن برای بیان مجموعه چیزهایی که در کمال سعادت انسان ها تا روز قیامت نقش دارد، نازل شده است.

یک چنین کتابی با قول یک نفر بدون اینکه دیگران خبر داشته باشند که بگوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله مثلاً فرمود: «فلان آیه این گونه است» ثابت نمی شود. مسأله قرآن، به صورت شگفت انگیزی مطرح بوده و مسلمانان با توجه به هدایت های پیامبر صلی الله علیه و آله و در نظر گرفتن آینده اسلام از همان اول، اهتمام زیادی به امر قرآن داشتند. حال اگر دینی

⁸⁶ (2) - الإیتقان فی علوم القرآن، ج 1، ص 104 و 105

⁸⁷ فاضل موحدی لنکرانی، محمد، اصول فقه شیعه، 6 جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش. اصول فقه شیعه؛ ج 1؛

به‌عنوان خاتم ادیان مطرح بوده و تنها پشتوانه آن قرآن باشد آیا می‌توان باور کرد که این پشتوانه نیازی به تواتر ندارد؟ در مورد سایر معجزات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله خبر واحد صحیح را نیز می‌پذیریم زیرا آنها به‌عنوان پشتوانه دین مطرح نیستند و دلیلی بر لزوم تواتر در آنها نداریم. اهمیت قرآن به حدی است که خداوند متعال، خود م‌تصدی حفظ قرآن شده و می‌فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)⁸⁸ و این نیست مگر به جهت اینکه قرآن به‌عنوان اساس و پشتوانه اسلام تا روز قیامت مطرح است.⁸⁹

از این گذشته، مسأله قرآن مورد اهتمام غیر مسلمانان نیز بوده است، زیرا همان‌گونه که گفتم قرآن از روز اوّل، تمام بشریت بلکه جنّ و انس را به «تحدی» و «مقابله به مثل» دعوت کرد. پیامبری که استاد و مکتب ندیده و نزد کسی درس نخوانده و امی است، در مقابل کسانی قرار گرفته که در زمان خود در عالی‌ترین درجه فصاحت و بلاغت قرار داشتند و می‌فرماید: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)⁹⁰ حتی کوچک‌ترین سوره قرآن یعنی سوره کوثر نیز به معرض تحدی قرار داده شد و رگ غیرت بزرگان فصاحت و بلاغت را به جوش آورد، به‌همین جهت، همه آنان در مقام مقابله برآمدند، ولی چیزی جز شکست و رسوایی عاید آنان نشد. روشن است که اینان زمانی می‌توانند در مقام مقابله برآیند که با آیات قرآن و سوره‌های آن آشنا باشند، سپس فکر کنند که چگونه می‌توانند همانند آن را بیاورند؟ لذا هر آیه و سوره‌ای که نازل می‌شد، موافق و مخالف به‌سوی آن می‌شتافتند تا از یکدیگر سبقت بگیرند. بلکه سبقت مخالفین بیشتر بوده است زیرا آنان می‌خواستند ببینند آیا می‌شود با قرآن معارضه کرد؟ بدیهی است کتابی با این خصوصیات و شرایط چیزی نیست که با خبر واحد هرچند مثل خبر زراره قرآنیّت آن ثابت شود.

⁸⁸ (1) - الحجر: 9

⁸⁹ . اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 554

⁹⁰ (1) - البقره: 23

به همین جهت، قرآن در اواخر عمر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان یک چیز روشن و مضبوط و مشخص بوده است.⁹¹

2. مسأله جمع قرآن بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

اینکه بعضی از مفسرین عقیده دارند: جمع قرآن، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است از اشتباهات بزرگ آنان است. قرآن، به عنوان کتاب مطرح است. اگر کسی مشغول نوشتن کتابی باشد و از او سؤال کنیم: آیا کتابت را نوشته‌ای؟ و او جواب داد: خیر، فعلاً تعدادی یادداشت نوشته‌ام که باید تنظیم شود و به صورت کتاب درآید. در اینجا گفته نمی‌شود: این شخص، کتاب را نوشته است. ولی قرآن در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان یک ⁹² کتاب مطرح بوده نه به عنوان تعدادی آیه، که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بحث شود این آیات مربوط به کدام سوره است و چند سوره وجود دارد و ... همه این‌ها در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. حتی گاهی جبرئیل آیه‌ای می‌آورد و می‌گفت: این آیه را در فلان محل از فلان سوره قرار بده. این نشان می‌دهد که پرونده سوره‌های قرآن در زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله کاملاً مشخص و معین بوده است. اگر آیه‌ای مدنی در سوره‌ای مکی ثبت می‌شد، طبق دستور الهی بود و تمام این مسائل در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام گرفته است. یعنی جمع قرآن به معنای تألیف قرآن و ترتیب کتاب و تنظیم آن در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و در رابطه با وحی بوده است. بلی، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله سه جمع دیگر در رابطه با قرآن مطرح است: جمع امیر المؤمنین علیه السلام، جمع ابو بکر، جمع عثمان. ولی این جمع‌ها هم با جمع زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله تفاوت دارند و هم خودشان با یکدیگر تفاوت دارند. جمع زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به این صورت بود که در زمان آن حضرت، آیات و سوره‌های قرآن تنظیم شده و مشخص گردیده که مثلاً فلان سوره چند آیه دارد و فلان آیه

⁹¹ فاضل موحدی لنگرانی، محمد، اصول فقه شیعه، 6جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار (ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش. اصول فقه شیعه؛ ج 1؛

جزء کدام سوره است. و قرآن به صورت کتاب، تألیف گردید. اما جمعی که به امیر المؤمنین علیه السلام نسبت داده شده و روایات زیادی هم در این ارتباط وجود دارد^{۹۳} عبارت از این بود که علی علیه السلام علاوه بر اینکه آیات و سوره را به طور منظم نوشته است، تفسیر آیات، شأن نزول آنها و مطالب دیگری در رابطه با آیات نوشته است. این کار را عدّه دیگری نیز انجام دادند، مثلاً ابن مسعود در رابطه با رُبْع قرآن و بعضی از مفسّران دیگر تا حدود ثلث قرآن را به این صورت نوشته‌اند و تنها کسی که همه قرآن را با همه خصوصیات مربوط به آن ثبت کرده، امیر المؤمنین علیه السلام می‌باشد. بنابراین وقتی گفته می‌شود: «امیر المؤمنین علیه السلام جامع قرآن است» به این معنا نیست که حضرت فرموده باشد: «فلان آیه از این سوره و فلان آیه از آن سوره است» یا^{۹۴} اینکه «فلان سوره چند آیه دارد» خیر، این جمع مربوط به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. اما جمعی که به ابو بکر نسبت داده شده و گاهی نیز به عمر نسبت داده می‌شود عبارت از این است که چون در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به علت کمبود کاغذ و غیر متداول بودن آن قسمت‌هایی از قرآن بر پوست آهو یا پوست بعضی از درختان و اشیاء دیگر نوشته شده بود، ابو بکر دستور داد این متفرقات را روی کاغذ جمع‌آوری کردند، لذا در روایات خود اینان گفته‌اند: «أول من جمع القرآن فی قرطاس أبو بکر»^{۹۵} کلمه «فی قرطاس» در اینجا خصوصیت دارد، معنای جمع ابو بکر فقط همین بوده و چیزی از تفسیر و غیره به آن اضافه نکرده است. اما جمعی که به عثمان نسبت داده شده این است که باتوجه به توسعه اسلام و اختلاف لهجه قبائل مختلف عرب، مشاهده شد قرآن به صورت‌های مختلفی قرائت می‌شود، عثمان مردم را بر قرائت واحدی جمع کرد و قرآن واحدی تنظیم کرد و دستور داد سایر قرآن‌ها که قرائت‌های مختلف داشتند سوزانده شود. از آنچه گفته شد معلوم گردید که نه تنها قرآنیت قرآن، متقوم به تواتر است بلکه اگر بخواهیم بگوییم: «فلان آیه مربوط به فلان سوره است»، این نیز باید متواتر باشد. و اگر بخواهیم بگوییم: «فلان آیه در فلان جای سوره قرار دارد»، این نیز متوقف بر تواتر است.

^{۹۳} (1) - رجوع شود به: بحارالأنوار، ج 92، ص 40-77 (باب ما جاء فی کیفیت جمع القرآن).

^{۹۴} . اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 556

^{۹۵} (1) - الإیتقان فی علوم القرآن، ص 78

ادامه بحث حقیقت شرعیه

اشکال دوّم بر محقق نائینی رحمه الله: ایشان فرمودند: «روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از غیر طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده است، حتی در یک مورد پیدا نکردیم که این الفاظ مثل صلاه و صوم و ... در آن به کاررفته باشد و ما در معنایش تردید داشته باشیم، بنابراین ثمره‌ای بر بحث حقیقت شرعیه، مترتب نیست». ما می‌گوییم: اگر شما چنین چیزی پیدا نکردید، دلیل بر نبودن آن نیست. این مسئله، تبعی قوی و احاطه‌ای کامل نیاز دارد تا انسان همه کتابهای روایی را ملاحظه⁹⁶ کرده باشد، و این، کار مشکلی است مخصوصاً که در بین کتاب های اهل سنت، کتاب‌های روایی چون کنز العمال وجود دارد که به اندازه کتاب وسائل الشیعه است.

علاوه بر این، کتاب‌های روایی اهل سنت منحصر به این کتاب نیست بلکه کتاب‌های متعددی در این زمینه وجود دارد. بنابراین، اگر ادعای عدم الوجدان کنید می‌گوییم: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود و اگر ادعای عدم الوجود کنید می‌گوییم: ائنی، ادعای بزرگی است و تتبع زیادی لازم دارد و پذیرفتن آن بعید است.

اشکال سوّم بر محقق نائینی رحمه الله: ایشان فرمودند: «روایاتی که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق ائمه علیهم السلام به ما رسیده است، چون ائمه علیهم السلام جزء متشرّعه می‌باشند، مثل این است که خود ائمه علیهم السلام این الفاظ را بیان فرموده باشند. و چون الفاظی که در لسان ائمه علیهم السلام به کار برده می‌شود در معانی جدید استعمال می‌شود، الفاظی نیز که از پیامبر صلی الله علیه و آله توسط ائمه علیهم السلام نقل می‌شود بر معانی جدید حمل می‌شود». ما می‌گوییم: اگر خود ائمه علیهم السلام این الفاظ را استعمال کنند، استعمالات آنان مثل استعمالات سایر متشرّعه بر معانی جدید حمل می‌شود و حرف شما درست است ولی اگر زراره از امام صادق علیه السلام روایت کند که حضرت فرمود: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «صلّ عند رؤیة الهلال»، در این صورت روی چه ملاکی «صلّ» را بر معنای اصطلاحی نزد متشرّعه

حمل کنیم؟ امام صادق علیه السلام در ارتباط با نقل این روایت، حکم یک راوی را دارد، یک راوی معلوم الصدق که امکان اشتباه و خطا و کذب در کلامش وجود ندارد.

ولی امام صادق علیه السلام در اینجا چیزی از خود اضافه نکرده است، بلکه فقط به عنوان راوی، این جمله را از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. اگر همین روایت را سلمان یا ابو ذر نقل می‌کرد «صلّ» را بر چه معنایی حمل می‌کردیم؟ روشن است که بر معنای زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله حمل می‌کردیم. بلی در بعضی موارد، ائمه علیهم السلام روایت نبوی را نقل به معنا می‌کنند،⁹⁷ در نقل به⁹⁸ معنا، اصطلاح ناقل مطرح است زیرا این راوی، این الفاظ را به کار برده و باید اصطلاح راوی ملاحظه شود. همین‌طور گاهی از اوقات نیز روای ت نبوی مورد تفسیر امام علیه السلام قرار می‌گیرد، در این صورت، همان تفسیر امام علیه السلام به‌عنوان ملاک مطرح است و اصطلاح به‌کاررفته در تفسیر را باید مراعات کرد. و نیز گاهی ائمه علیهم السلام مطلبی را بیان می‌کنند و سپس به کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله استشهاد می‌کنند. این استشهاد، بیان‌کننده مسئله است و ما از آن می‌فهمیم که مثلاً معنای «صلّ عند رؤیة الهلال» چیست. ولی بحث ما، این فروض نیست بلکه مجرد روایت است. همان‌گونه که گاهی زراره از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند و عین الفاظ آن حضرت را برای ما نقل می‌کند در اینجا نیز امام صادق علیه السلام به عنوان یک راوی معلوم الصدق می‌فرماید: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «صلّ عند رؤیة الهلال». بدون شک در اینجا باید روی اصطلاح زمان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله معنا کنیم و در اینجا ثمره بحث حقیقت شرعیه معلوم می‌شود. اگر حقیقت شرعیه ثابت شود و جمله «صلّ عند رؤیة الهلال» بعد از ثبوت حقیقت شرعیه صادر شده باشد، بر معنای جدید حمل خواهد شد. و اگر حقیقت شرعیه ثابت نشود یا تأخر استعمال، ثابت نباشد، جمله را بر معنای حقیقی اول که همان معنای لغوی است حمل می‌کنیم. در نتیجه، نمی‌توان ثمره بحث حقیقت شرعیه را انکار کرد. البته باید توجه داشت آنچه به عنوان مثال مطرح

⁹⁷ (1) - نقل به معنا، مانعی ندارد مخصوصاً اگر ناقل، امام معصوم باشد.

⁹⁸ . اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 558

کردیم، اگرچه دارای مصادیق فراوانی نیست ولی این گونه نیست که مصداق نداشته باشد و همان مصداق اندک برای تحقق ثمره حقیقت شرعیّه کفایت می‌کند. ناگفته نماند که ما در ابتدای بحث حقیقت شرعیّه، سه نکته ذکر کردیم و با همان سه نکته اساس حقیقت شرعیّه را متزلزل کردیم و اگر ثمره عملی بر بحث حقیقت شرعیّه پیدا نمی‌کردیم از ادامه بحث پیرامون آن خودداری می‌کردیم. ولی با این بحث دریافتیم که نمی‌توان وجود ثمره بر حقیقت شرعیّه را به طور کلی انکار کرد، به همین جهت با قطع نظر از سه نکته‌ای که ذکر کردیم در اینجا قدری پیرامون حقیقت شرعیّه⁹⁹ بحث می‌کنیم، زیرا هم جنبه علمی دارد و هم ثمره عملی بر آن مترتب است.¹⁰⁰

2.8. بررسی تواتر قرائات سبعة

2.9. بررسی تواتر قرائت حفص از عاصم

⁹⁹. اصول فقه شیعه، ج 1، ص: 559

¹⁰⁰ فاضل موحّدی لنگرانی، محمد، اصول فقه شیعه، 6جلد، مرکز فقهی ائمه اطهار(ع) - قم، چاپ: اول، 1381 ه.ش.